

در بیان تفویض سلطنت و تاجگذاری حضرت محمد شاه انصاری بپسرش

و تزیینت در آن بوم و بر سر روز سالی و هر ماه نوکرانده تراز پهلای مینمود در کار هندوستان ^{صحن}
 زلفت و بمقتضای شششده شاهی شاه جهان پور و پهلایون فر و خسر و خرم دل فرخ خیر یوسف ^{دیک کردن}
 ایشان نصرت پر توه و داورانک سبب اراشکوه شهریار حکمران کامران فرخنده ^{طاعت و طبیعت}
 بتائیدات الملک الاکبر سلطان عظیم و حسانان معظم خباب محمد شاه را که در مولات ماه لوایش ^{برای}
 مهر جهان تاب نمودی نمودی و بنیاد مالک راسیفت مهندش مهندس بودی بدست ^{مشیر برنده}
 مبارک فایز الدین پیر عینا اکیلی سروری تبارک تبارک گذاشت و آب آتش بار و آتش باره ^{دانات بلدر در کار پهن بستن}
 آبدار آئینه سیاه کون سیراب نشسته بخون کج نهادند خود خود خوار جنگ جو صاحب طبع ^{برکت کردن و خسته شدن}
 ماصدق و انزلنا الحدید فی باس شدید محک امتحان مرد و نامرد و پهلوشین صحاب ^{در فرستادن آهین را در آن هست خون سنت}
 نیر و اثر در مار پیکر جوهر کان و کان جوهر بلال شکل آسمان تک صاعقه انگیز برق تنگ تنوت ^{آتش روزنه است}
 منتر قرق عجماله ناله و ماعکین بجمعان یعنی بلارک بر میان بست و پروست و گاه فلک و گاه ^{در خشک و عجمی است او را آتش و آب چگونه جمع رجا}
 و اورنگ آسمان فرش و تزیینت لعل کتخافین من حول العرش تکون داد و قال انک الیوم لدنا ^{دی یعنی ما که را با پسر پهلایان در حواله عرش}
 مکین این پادشاهی انگشور بدستوری که پیاکان نیاکان آنحضرت تعلق داشتت کجا کان ^{دکنت تر امروز آرزو}
 بخشش تفویض مبنای و مبنایت تفویض یافت و ولایت مبنای و صحت مخاصمت ^{ساحب عقرب زمین}
 سمت مقاسمت پذیرفت سمت غربی و شمالی و دانگ انزبدر سورت الی کشمیر و طبیعت ^{عیب}
 بدولت نادره با دره شاه شاه هندوستان ملکیت بالده خسر و هندوستان مقصر ^{شهر مشهور در هند}
 کشت و روزگار به تنگید اهدا حضرتین راسورت طبیعت بر خواند و کسر سورت صوت ^{زود رسید}

و تزیینت
 در کار هندوستان
 در فرستادن آهین را در آن هست خون سنت
 در خشک و عجمی است او را آتش و آب چگونه جمع رجا
 دی یعنی ما که را با پسر پهلایان در حواله عرش
 در فرستادن آهین را در آن هست خون سنت
 در خشک و عجمی است او را آتش و آب چگونه جمع رجا
 دی یعنی ما که را با پسر پهلایان در حواله عرش

۲۰۱

پاک و انکشان

این که در این کتاب در بیان مکرمت است
و در هر فصلی که در این کتاب است
در هر فصلی که در این کتاب است
در هر فصلی که در این کتاب است

اجزای مستفقین برابر معاهد از فرقان خلاص فاتح در اول پس در اطراف شرافت و
بندگان رسد اوان جنگ و بدل
ارقاد اجناد و ایجاد و ایچاد و ایچار و ایخاد و ایخاد و موت داده کرمیت از سرخاک
بخشش کردن شکران قوی کردن زرکای جانردی
کرامت و عطا از باب عطا برداشت و هر یک از صطناع طیه بعطیه و قوت خلاص
سر و شکر بجای که است بیت دهن
مکرمت کرم ساحت با کرام لوای ماهی مرات برایت اعتبار شاز از سمک بسماک سماک
نشانه از شانند
سمو و سموک نبشتو که نوع سمکها فسواها و معتقل مکارم زکارنک زکارونک که ورت
برداشتن فایده پس راست کرد
از مرایای تسلوب زدود که انی لا اذین عمل عامل الغم علیهم نخلع تتلمع قلوب المعابد
من نمانی نیکم عمل عمل کندگان انعام کرد از ایشان با نخلع کربینه دل و تخمان
والو بنوی ایدی المعانین بخوانین ایران هم کلم درجات معاهلو المند المرسل قیل
انعام نمک بر سینه دل ایشان زبان بر کرد و ایند
نوع و هر نوع جواز مکرمت کشت و هر چند چه چندان که انبار قلاب فراید اطراف
صد جانرود کردن شکر کردن نهان کجا نماند
بود که مستغنی از اطراف دیگر بود لیکن مفضللات شایان بعید و قریب و بومی و غریب
مرتب
افادا افادا از شوارف مکرمت مست غریب تحایف مستغنی بعید و بر معین
فردا غرفای شراب شراب تحفا غریب شیرینی مساب
عین عنایت عذاب السفر قطعه من السفر در کام جان لشکریان مستغنی صاحب معقیبا
سفر قطعت از جهنم نوشکی جانان
مستغنی مغایبت کرده منتهای از جو در جو در جو در جو در جو لازم آورد و کنت القلوب بنده الحركة
انعام و عطا عطا خود کردنا شکر ساکن شد در آن این حرکت
ور کنت النفوس تلک الحركة وسرت البشری وسرت ودارت نعمی ورت القضا
انعام شده فیض این حرکت درایت کرد بشارت دسه و دوداد کردیدند نماند در شدند
لالی منجبات و جواهر منجبات بدرهای مشحون بدرهای تم و القاطیر المقطرة من الذهب
زیده کرده شده دوست کاور کاین پرست از
ولفضته که در ضور و بهار و نوق بازار درست مغرب ادرست می شکست و احمر بجلی
نقره روشنی دخت رواج مقرن شامل
لشمس شکلا و صوره و او صافها مشتقه من صفاته فان قلت ینار نقد صدق سمد فان قلت
آفتاب در شکل دست و اما مفات از مشتق او گرفت اشرفیت پس خفتن صدان دست و اگر کسی

...

در تفویض سلطنت هند بجهت شاه انصرت موكب ناورى ايران

بجز فو بعض سمانه ببيع و لم يطع على الذهب مثله ولا ضربت اضراب لسرت محمول فيلان كو تيران
 و افيلان ميل توان كشته در شين و خمسين مائه بعد الالف در روز شنبه هفتم ماه صفر ماه شنبه
 و در صفر و نيل و بلوغ و طراز روى بطر موكب نصرت نصرت طراز فيروزي اشرفين نينج و حطاي
 بجانب ايران حطاي و هما ذى محطوطه لطا و مطا ياي غبت ميططا منتظا يافت رحل و توفيق
 سايره و التائب و موازره و اليمين مظايره و لسعود محاضره و الغر مسافره و لظفر محاوره و
 الاقبال محاوره و الالاسته شاكره و السدنا صوره و مناشير باير الصبا مشعر برين قفوح محبت
 بنخشا و نصرت موكب جهان كشاي جمع قفوح از كنار بحر قفوح الى مسته ياي و م و رو
 حتى اذا بلغ مغرب الشمس مرقوم كشته طنطنه اين اخبار در دفتر مقصوره قياصره قصور در كسور
 كشور كسور در افكنند بعضى از ر و د خانهاى پنجاب اك با طراب و ت و م همايون از
 النظام موعج بانجان و و دستانه كفت زمان رقص كنان روانى ميگر و جبر سبه عبور و جنى
 كه حوصاله جبارت حسر لطات ان جبر شرف را بر غنى تانفت كوب سا جبات را بسا جبات
 تبديل و ر غيب بغارب انم غوب آب و مرد و د خاك طالب هوا و مطلوب انش سمندر بصليت
 ماهى طبيعت كمر مچ كلوى ثعبان ماهيت مستقى مزاج آب بستر مدقوق اندام خشك پيكر
 صاف مشرب در و يش سیرت كشكول شكل كاسه چو مين هيات هوا خواه بي امل سكندر
 فعل اليا س عمل كه تا خود را شناخت سباحه و سياحت پيشه ساخت از بد و تركيب ميسل منشا
 مثل مجر دات بگيرش عالم خاك نپسرداخت سرح و روانى كه همیشه روانست و است بيد

كوتيه نينان
 در صفر و نيل و بلوغ و طراز روى بطر موكب نصرت نصرت طراز فيروزي اشرفين نينج و حطاي
 بجانب ايران حطاي و هما ذى محطوطه لطا و مطا ياي غبت ميططا منتظا يافت رحل و توفيق
 سايره و التائب و موازره و اليمين مظايره و لسعود محاضره و الغر مسافره و لظفر محاوره و
 الاقبال محاوره و الالاسته شاكره و السدنا صوره و مناشير باير الصبا مشعر برين قفوح محبت
 بنخشا و نصرت موكب جهان كشاي جمع قفوح از كنار بحر قفوح الى مسته ياي و م و رو

۲۰۴
 در دفتر مقصوره قياصره قصور در كسور
 كشور كسور در افكنند بعضى از ر و د خانهاى پنجاب اك با طراب و ت و م همايون از
 النظام موعج بانجان و و دستانه كفت زمان رقص كنان روانى ميگر و جبر سبه عبور و جنى
 كه حوصاله جبارت حسر لطات ان جبر شرف را بر غنى تانفت كوب سا جبات را بسا جبات
 تبديل و ر غيب بغارب انم غوب آب و مرد و د خاك طالب هوا و مطلوب انش سمندر بصليت
 ماهى طبيعت كمر مچ كلوى ثعبان ماهيت مستقى مزاج آب بستر مدقوق اندام خشك پيكر
 صاف مشرب در و يش سیرت كشكول شكل كاسه چو مين هيات هوا خواه بي امل سكندر
 فعل اليا س عمل كه تا خود را شناخت سباحه و سياحت پيشه ساخت از بد و تركيب ميسل منشا
 مثل مجر دات بگيرش عالم خاك نپسرداخت سرح و روانى كه همیشه روانست و است بيد

نهضت موکب نادری بجانسایران گذشتن از رودهای پنجاب

و پایی که باشکم روان است خشک مغز تر دهن صحرای مولد دریا مسکن عظیم است شکر کبکیم
 یاد بان بال غراب هم کشته گذشتند لیکن موسم شماره شکر کمال و شکر کمال نوسن غریبت عقله
 و باران فصل فصلی راه طلب کشت ار شدت تهر طال شد در حال وصل و تر حال در آن حال حال
 و مر تل تقدیر از قطار سواحی طی قطار سواحی بر شوخی شوخ جولان تقسیر یافت نزل من اسرار
 مار فسات و دنیه بقدر پا و در مدت پنج ماه که زمان شدت بجز و طغیان است بجز بود فیانی
 و فیانی و قیاح مغروره نطو اید گرفته کوب مسعود را بسیله باران و سیل از روی کوه و در
 و رو بخار و و دانه واقع و چیت در و ز با تظار استن جبر آن مکان مفر الویه بضایا واقع شد
 صبحکایان که دره خورشید زره پر و از صدق سدف پیدا و آثار و صدق عنما لیل
 هوید اگر دیدت که نهضت کشته چون بعض سید که در نیغای شاه جهان آباد جواهری احصا
 حصا آساید ست لشکریان در آمده نهنگام عبور نهنگان لجه بجهب امر و الا بنفا و سپویت که در
 صد و فخاص و اشجاب در آیند چون صد و چنین امر از چنان خدیو خسته کوه که پنجه کوه پر اش
 دریای عطایش و در پنجاب کشور دهرست بل اندی من البحر و در نظر تمشیت در لولواز کم است
 کم است پیش در یاد پیشیم نموده نم مستبعد و مستبدع منیو و لشکریان بسیاری از در ولالی
 بدریار حثت مضمون کل شئی بر حج الی اصله را پیرایه صدق داده الهف من عسرق الدررا
 از روی عجزه غیره افشان حسرت عبور کردند پس از چهل روز با طابرت رای ناقب و ضمیر
 مراضایت صسایب به ملک کشتانی آن اضلاع مسیان همت بر سبند و عمدۀ بغاۀ

باب از نهضت موکب نادری بجانسایران گذشتن از رودهای پنجاب

۲۰۴

که در تاریخ سالیانه در این کتاب درج شده است

رخن لشکریان در جوار سپهر غنیمت ایام هند و ستارگان شاه بر دوشک

اشکاف افغانی یوسف الی بودند که با کمال خود را فی در کوهستان لسمت قلعه نشین خجستان

تختون من ابجبال بو تا فارین و نخلت کزین مکان اترون فیها سمنامین و مفتون غرور و لغته

کانوا فیها فاکهین میوند و کان لهر فیها حصین حصین مکان بلین کن رکنین کن کشین مسند مشید و هجا

همید و ربع وسیع و مربع و شیع و مربع حیول و مربع جبول و مخرجی سویل فی لسان حصین

المشیر و لضعیف پس فوجی از دلیران فرهاد و جوفه بکفر بقلع و جمع انکروه پر داخدا شایان کاما و مهنه

شمارخ مشی منخدر و مشق و در غمرات خذلان منغرم و ایام ندکی را برایشان یوم خمس مستمر و نغایا

پراکنده و برکنده کانهم جراد قشتر و اعجاز کحل منقعر ساختند و لقد صبحم بکرة غدا ب مسنق لعدیه

تا ویب انقوم اغه یعنی چیره چیمان و غمت البصار و هم تیره لان فاما الدین فی فلوهم نفع رانغ ریغونه

از شاخسار و ون مانیده ریغ آریغ و از ریغ از خاطر افشاندن چهل هزار سوار نامور آن طایفه باقی طوا

افغان هزاره ممالک هند بر سر ملت اطاعت انوع من لطل ساسایلت خورشید صابت درآمدند

در بیان شجره ممالک سند و تا ویب سرکشان آن

سوزین انکم کا لوا قوم اسپین

در مسارج این حالات و مسایر این مقالات عراض از سند رسید که عرش انصاح

خدا یار خان عباسی حاکم آنجا کل کرده و نهال خالش کل نافرمانی و اعراض بار آورده

درخت هراس هراس خار خار بر آه جنبالش بر افشاندن بعد از ورود بجابل تحقق یافت

که راستی آن کج اندیش راستی خلاف و خلاف او بخلاف راست است راست قرار پلان

عشر ایض
سند و تا ویب سرکشان

۲۰۵

در بیان متخیر ممالک هند

السنه

بمنع تمنع او کرم مر حله پیمایی و ویرجات ناز نجان و اسمعیل خان از ایره دارانی گشت
 بعد از آنکه لوای جهاکشاسیر در جات ویرجات نموده در ملک شکار پور نورا شکار کرده گشت
 اندرز کرمجایه را مقدمه به پیش غریمت ساختند بخدا یا رخا ن فرمانی مشعر بر وعده و وعده
 مخبر از معیند و ترغید اصدار یافته مقرر شد که بجای هدایت کرسید و بسوی اطاعت
 کرامیده باشد امنت که بی احتراز حضرت از ملازمت نماید و مختوری مختور خاطر ساخته
 باب سلامت بدندان کلمیدین سلام بروی خود کشایدین تیغک القراریل سیجک الی
 البوار و نقول سینقا بلسان حدید سخن اقراب الیک من جلی الورد ففعال لینا بعد وسیک و ما
 اریدان اشق علیک ان تخبی الی بنا فمذاک ولی والا اولی لک فاولی و اولی و اولی و اولی
 ان شمدا بد حکیمان در آورش باد همدیل چون قطره سحاب در سندان بی انزافیت دار
 اشغال هر پنجاب جناب اختیار کرده از لشیر درگاه سپهر مانی متانی گشت و یک بجه
 با چن در تن ز ر و سا و عرصینه فروره کذب من سیر التند مشعر بر نقید نقید در وانه
 فلک بنیاد نموده و بلا به کر یا بهانه های معلول پیش آورده بدفع ندرع و سبیل تخمیل
 متسک جست اما تخمیل تخمیل او خیر نمرد امت نمرند و احسب الناس ان یتروکوا ان تقولوا
 امتا خدیو سیمال زود و آن با تنها و نه های پنهانیهای صمیرش ایاست موعید عرفوی او را
 بسمع تسمع مسموع ندا شیم پیر جام دادند که منظر نظت لرین بود که اولاد تو بعنوان ارتهان چون
 عرض لازم چوسه کاب کو نه کار باشند و ایالت سند باز بنو تقویین باید و لکنی اراکم قوما

استحکام و امن است
 بیایند از دست
 بیاید از دست
 بیاید از دست
 بیاید از دست

۲۰۶

علت دار هر چه است
 نقیب
 نقیب

نسخه فرستادند
 در منظر و در قریه
 حال ضرب القبل است
 در کربلا

بنیاد

در ممالک هند

فرار کردن خدایارخان تعاقب لرون لشکر تا دورا

تجملون از اینجا که نظر معالده شناس گالای مکر و بهانه را بهمانه باشد و شمع فروزان آرزو میگرداند
 پروانه پروانه بر دایه کشتن شکر اصدار یافت خدایارخان چون مدخل مدخلت و مدخلت
 مسدود یافته و نیست که باین نیرنجات نیرنجات از افق طالعش طالع شدنی نیست
 جمیع بیوت و عمارات امداد با دست در انجوائی و قذوف فی قلوبهم الرعب بخون
 بیوتهم باید بهمیدم و احراق و اباالی را از بیم سی و اسیاق اتفاق داده دران دیار دیا
 و از و شر و دثار آنرا نگذاشتند فاصححو الایری الامساکنهم و از دریای سند بگذشتند و
 قلعه عمر کوت را که در وادی نمیزی نزرع واقع است و صاحب قلعه و موافق بیابان
 اطرافش اقصر من البریه حشاش و من ابرق الغراب بودند من خوشین ساخت پادشاه در حوالی شکا
 پور کار پور و استان را کار بسته در ساحل آن رود بحر آشام و له البحار المنشآت فی البحر
 کالا علام را کب بکرتب غوج موج خموش و سوج عسوج خر موج رهوار زلوج سبک سیر
 کران رکاب باد عنان آب نورد آشتخوار خاک مرط یعنی کشتی کشته از دریا چون صحر
 گذشتند و موودای و جبل لکم من الفلک و الانعام ما نرکبون لتسوء علی ظهورنا ظهور آورده
 شری سیرج البحری جبری را شعره زموطاوس و مخلوجاته و تدوم باز و انقضاض عقاب
 و ترواب صبی و بحال نعامة و انداب سید و انسیاب حباب وصوله فرغام و روح
 تعالی و محط قطامی و خدر غراب محدل عنان و ابتداء ذماله و وقدر نام و انضیاع
 شهاب و بیج اخی شول و تدفیف اخیل و ایماض برق التمام سراب و اعصاف یسج و اهنرا
 تاده و بیخوشی شتر را هواد و دودین اغیل و لمدادان برق دهرن اادن سراب و سخت و زیدن اود و جبین

بسیار است
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب

۲۰۶
 از این کتاب
 در این کتاب
 از این کتاب
 در این کتاب

و تهمین نتخیر سند و محلی از وقایع شاه طهماسب رضاقلی میرزا و انقراض دولت صفوی

اقبال او حلقه بندی شاه نکوشن را بی نکوشن و کوشش کوشش کشیده صادر الا منخیر قوس سما چون
 آن از جانب پادشاه و الا جاوه هند نخه از شمال ارسال نفایس برسم تمهید و تحفه ارسال
 در گاه سپهر شمال شده بود از خدمت حضرت شاهنشاهی نیز از خیار فواکه یعنی خربزه که در آن
 اوقات یعنی نوب او از بلخ آورده بودند یک هند که عبارت از دولت شتر باشد
 بار کسری و برای سرکار پادشاه و بجایه پادشاه و از وقایع صادره صادرات واقعه
 که در آن اوقات مسماع والا رسید این که چون شاه طهماسب در غیبت موکب همایون شاهی با
 شاهزاده رضاقلی میرزا جز بر جزیرت معامله نیکو در مرغ عش در سبزه و در سبزه و در پامال
 قهر و طایر اقبالش در مرغزار جهان چون مرغزار که قمار و ام حادثه در هر کشته بنا ساز کاری سخت
 برج و روز کار ناهره از دولت ناهره بهره نیافت و گیاه نوجیر محبت عباس میرزای
 ولد بکینا پیش نیز مانند اب صورت تهمین مخمط بافته از ظلم و عنان نووار فجله غنای حوی شدند
 و بهای نام و نشان صفوی بهم آشیان عتقای مغرب و روز دولت ایشان کامس الذاب
 کردید حسین خان غلجای هم که در مازندران با مال و نشب روزی نشب میرزا
 از روی روز کار دیده بر بست و نشب زندگی پست بدیوار و الواح نشب و نشب و
 اوراق حسب و حسب راجعت حسب حکم قضا از نقش بقایر جهت طریق فاجعت
 بزرگوار حسب کردن جایک

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان تاریخ و وقایع
 در زمان شاه طهماسب
 در سال ۱۰۱۰ هجری
 در روز ۱۰ جمادی الثانی
 در شهر تبریز

۲۰۹
 کتاب تهمین نتخیر
 در بیان تاریخ و وقایع
 در زمان شاه طهماسب
 در سال ۱۰۱۰ هجری
 در روز ۱۰ جمادی الثانی
 در شهر تبریز

در بیان نتخیر بنا را و تأدیب سرکشان آن زمین

در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار

هسکا میگردان اثر ابرو قاری و باران بهاری بسطی تارپ و توده شری چون چال جلیل حستان
آنانده وین شده و پشت او بلند میا
 خوشی و خرمی دریافته ذرات سوی زمین نسیب زیبانی سایر ساخت و مساحت شعب
رایکده در کوه پشت
 شعب صفائی صافی و صیبا صافی و طیب مطاوت ظاہر و عرب عرایس غصون و عرب
شکا میگردانند
 فراید فرزندان قرطه و قلاوه کوشش و گردن کرد و لالی متلالی نصیده و شاح میا کل لال و بیاید
کوشنده کرد و بند
 آندار ایزده اورنگ و قسرتیاریسالت پرور پادشاه سپهر و سحریت براننده تاج و تخت
دردا سوزن و بند برسد هم چیده
 شمال ثغور جراح جراحات جمهور حامی ثوممه حمیت خدیو خط خیرت دلیل و ماییم و با و کما
خدیو سحریت کوشانک
 دروه و کار ستم و بین و ان زاک زواره زور زمان سماک سمار سوری و مساحت
و بند شدن
 شهریار شهرستان شوکت و شهابت صمصام الصول و الصلا به ضعیفم الصغر و اضلا
شیر ابرو
 طود الطر و طفر الطفر عون العالم و عمیون العیون و عووش الغربا و عینیت العیون فلک
میل کند که و منی کردن و غیره در اندک عالم و نور چشمها در فرادرس فریاد و ایمان ابرو
 فیض فرشته فطرت قدر قدر قضا قدرت کاسرکت اسب الکفاح لیث لیو ش
فکند و دشمنان
 اللقاح ملا و الملوک ناصر النفوس الی الولاة هزیر الهزیر برکم العین و بین العیون اعنی خسرو
شعیر زدن اید واری پادشاه و سرکت در مردان ال رایان
 کامکار از اقتساق محالک سند و تاویب انترار شد محالک فراغت یافت در
نظر در آن
 سیر در هم محرم شاهه اثلث و حسین مائه بعد الالف قاید عزیمت بجانب ایران عنان تار
 و ماه سر علم چون شتقه زرین آفتاب جهات تاب کشته از راه بلوچستان بلایق مقصد البطر
یا با بنا
 لایق بل لایق پیووه در ششم ماه صفر قندهار را مطرح شعور ایات مهر النور ساختند تا برین که
بسیار لایق
 در سوابق از مننه و سولف آونه اوزکیه بخارا و خوارزم بتارات خراسان اطال
زمانا گذشت و آوانا
بکرات
بناج
مدار کرد

در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار
 در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار
 در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار

در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار
 در تعریف بزرگی نادر شاه و توجه به سمت قندهار

در بیان تشخیص سخارا

مطاول و مطاولت کرده بودند و پوسته ضمیر پیر تختات تائید و محضات حمیت نقش خوارزم

تتاه آرزو دست درازی

و خیال لب حیون می بست بعد از ورود موکب و الا بقند با عزم تشخیص آن و مملکت

سلسله جنبان همت خیر و محرک همت آستان سیر کشت چون بسبب سنج سانحه بر ابریم

خان بجانب شیروان حشیشی لازم می نمود فتح علیخان کوسه احمد لوی افشار و غمی خان ابدالی حاکم قند

را از رکاب مستطاب مجور و تباویب لکزیه آن ناحیه مامور ساختند فوجی کران بمعبیت

آن دو خان فرستادند و عید سلطونی من و رای و عنوان ناری آن تهرین خانی و اشارت

رفت که هنگامه گیر و در بیان کرده گرم نموده و بالمعنی قاسم ظلال اهل ضلال از دووه

از دووه همت در ایشان دو ویر آوردند تا متعاقب نایره سطوات عالم سوز سلطانی برق فرو

خرمن آسار انطایفه کرد پس از راه هرات و باد غیش با عیش مفاقی برای تشبیه حضرت منق

عازم ترکستان شدند و چون پیش از توجه گوکب و والا والی بلخ از موقف فرمان مخاطب

بخطاب و صنم لفلک باغبنا و وحینا کشته بدستگیری استادان صنایع پرور و صنعت

پیشکان مهارت کشترا من شرف همزار و صد فروند کشتی کوه مانند برای حل خایرا

خوارزم و چند کشتی مخصوص بر کوب خاص در ساحل امویه ترتیب و در سفن بسن فن زبیری

ترکیب یافته بود ابیات سفاین چون سفاین ابیات و نشین علام غشوات بان نشان اعلام

زنکین و متین بر قاری بجز خاری و هر غرابی طاوس پر نقش و نگاری تو سجان و ذخایر

را که غذای دشمن و دست بود بکل جارات بگری و سفن تری از روی آب حیون و

باز در آن سرگردان
باز از آن سرگردان
باز از آن سرگردان
باز از آن سرگردان
باز از آن سرگردان

۲۱۱
در بیان تشخیص سخارا
در بیان تشخیص سخارا
در بیان تشخیص سخارا
در بیان تشخیص سخارا
در بیان تشخیص سخارا

رسیدن نادر شاه به والی بخارا آمدن اهل بخارا خدمت نادر شاه

بسیطه با مونس روان ساختند و در سبب و معنی جادوی لاولی بهای لولای عقاب پیکر ظل
 وصول بمنزل کرکی که معبر بخار است افکنده و زبکیتیه چون خود را در پیش ضرغام حسرم و
 طغرل زدم شیرکاران کرکی دست و پای بسته و کرکی مرحول شکسته دیدند با حکام حصار و در
 و کسی و اکثر عظامی بخارا وارد خدمت خدیو جهان را و از آنجا خارج چارچوقه سردوی
 کیهان پوکنده جبرئیلی بر آب آمویستند و لشکر مضور مانند تبارع شهور و نوالی در امور با قلب حضور
 بغرم مجاست از حسیر عبور و حضرتش بر کوب باد پای خاک پهای آب کردش تیشین سبک سا
 بر کب میمون التقبیه سفینه و سبک بدل ساخته مقتضای الماطعی المار حلمانا که فی الجاه
 با غلامان خواص بر جواری نشسته از آن بجز و آخر تری افلاک فیه مواخر که شدت حکم فی آما
 که حکم توسن حکمرانی ابو الفیض خان اهل بخارا بود و از صاحب که داور دوتی بی دوار معاشرت
 در معاشرت اولی حکیمان بقانون اصابت معاشرت کرده از جانب والی مذکور برای استیسا
 امرهمات و تشنای هوای مواد و مصافات و تمهیدها و موادت و مساوت
 دران مقام و لکل مقال مقام تقبیل عتبه و الا فایز شد و ازین موسبت چون فایز
 درگاه بادشاهی سرعت بر آسمان افراشت ابو الفیض خان نیز با جمیع اشراف بخارا
 و روسای او عبوری بخارا که سخن را از قصب و ام میداوند بخارا استکبار از بخاری
 دماغ بدر کرده در یک منترلی شهر بقیض تقبیل سده فلک حماس خصص اص بافت
 و بعطای خلع طلا بان و خنج مرصع و افسر کل سرافراز و اعیان مملکت بخارا نیز بخارا

میسون ایضاً
 تبارع شهور و نوالی
 حسیر عبور
 تقبیل عتبه
 افسر کل سرافراز
 اعیان مملکت بخارا

در

در تشخیر بخارا و خوارزم گوید

والله فانه مخلص كشته از بخارا الطاف خدیو نیل نوال اصداف اصداف در نیل آبال کردند
 و ممالک غربی لباب که لباب آن ممالک بود از منضحات ولایات محروسه ساخت از توران
 مستثنی و موضوع و تاج و تاجین سلطنت ما و رآمویه را کماکان بابو لفضیل خان مفوض جمع
 نموده تا رک نامش ابافسر خطاب بادشاهی سر بلندی دادند کما فی لیل تنالی ابالتی و ا
 ایالتی و چون بعضی از ابالی توران را توران غبار دیده و دل کشته راه طاعت می سپرد
 با تمالت و متلدانت ایشان و تشدید سرکشان بداند ایشان فوجی از جنگجویان و زرم کیشان
 بانویستان نوین و امرای دلیشان سمت سمرقند و اقصی بلاد ترکستان روان کرده
 هکلی طواعیت از پیر و برابری پاپی شریا ماس سر بر چهره سا جبهه سا و از شمول شمول حها
 شامل و تاج و با جو و لطف کامل روان رفت و اثرات و اهل مستمال بل مستمال کشته
 شفا و و ایل شدند و هر یک که از شاه راه صداقت روی بر تافتند خود در صد
 اکت منظر و در سیاستگاه اخذ عزیز مقتدر نتیجه طغیان و مقتدر یافتند و بسیت هزار
 تن از جوانان پیران اسی بخارا و سمرقند و ترکان ترکش کش کش و کاشغور که سبط
 جوانی خاک در کاسه پیران و بیه و بیسره خطی فی در ناخن شیران خلیه میکردند
 در سطر مطاشد ید اللط سمت ربط یافت به جانب خراسان و ان کشته شد

بسیار از کشته شدن ابالی
 در کتاب
 نغز و سلاصت
 در تشخیر بخارا و خوارزم

۲۱۳

بسیار از کشته شدن ابالی
 در کتاب
 نغز و سلاصت
 در تشخیر بخارا و خوارزم

در بیان تشخیر خوارزم و تدبیر معاندان و آن
 ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون

در بیان کنیزان خوارزم زور و رضا قلی میرزا

ایلیارسان ^{بلای ولایت} خان الی خوارزم با وصف نیکه در مکر مکر و ترو ترو و ترویر بر قوس قلب قاسمی
 بسته بر قواصی حسرت اسان در آمده کوکب بخت از برق اختر طالع را و رافع اخلاق ^{سنت} خاق
 یافت خیر اچیر ابا فنه او ^{خوارت منه جرات کرده} و زکیه یقینا و منار فینت ^{بسماننا اسپا} معلوم خویول ترک تازی را از جو لگامی
 خراسان قتل کرده در ایامیکه ^{رجوع کردون} هندوستان ^{رستم} میر کوکب خلافت مصیب بود و گزرا را
 بعزم مناسبه و ^{دین} انتهاب منهب جلالت کرده با آنکه شیر و زخم تاب آور و ^{جنگ} بلان و ^{شهرزاد} د
 نیاور که بیار و باور و ایشان ^{جرات کنه} و آورده با ابطال بطلان خویش ^{درین باطلان} توسن بی باکی
 جوله الباطل ساعته نقصد تاخت تاخت و بهوای کا و تازی ^{چون زدن باطل ساعته است تاملج دو اندین} بخته التقر کشته در مقام شیران
 جالب التیس و برو باه بادی بر بجزن ارامگاه ^{در ممشده نیندین} لیس شد مقارن و رود او رضا قلی میرزا
 نیز از هرات ایلغار نموده با ^{شکر مصالحه} جهش ^{شیر} عسازم ملاقات ^{فرومایه} آن فوج ^{کردن هستی} خس کردید که ان کنت
 ریحا فقد لاقیت ^{با پس تحقیق رسیدی کرد با دیا} حصار ایلیارسان ^{دگر} چون اوضاع ^{تادریسته} چنین ^{مرد} و چلی ^{مرد} بخت او در ظرف
 سقط چنین ^{مطل و شکم خوارت شده از چنین تار} بد خیب من ^{دگر} چنین ^{دگر} همین ^{دگر} فرصت ^{دگر} بیرون غیا ^{تادریسته} که این یافته ^{تادریسته} لا تقدر و ان
 علی شیعی ^{سجری} حاکب و از ^{از آنکس کرده اندر آوازه} حصیت ^{را نهی شده اند غنیت} مدن ^{به باز آمدن} شاهزاده ^{دگر} رضیت ^{دگر} من لغنیمت ^{دگر} بالایاب ^{دگر} کو یان ^{دگر} طریق ^{دگر} بد ا
 را ^{اگر} یویان ^{اگر} کشت ^{اگر} با ^{اگر} اوز ^{اگر} زکیه ^{اگر} کوچ ^{اگر} که ^{اگر} فحوا ^{اگر} ای ^{اگر} الذی ^{اگر} خبت ^{اگر} الخ ^{اگر} الان ^{اگر} ادا ^{اگر} از ^{اگر} طالع ^{اگر} ا
 و باطن ^{اگر} و ظاهر ^{اگر} از ^{اگر} کسار ^{اگر} و ریشا ^{اگر} و لباس ^{اگر} التقوی ^{اگر} عاری ^{اگر} بود ^{اگر} و عثمان ^{اگر} کوچ ^{اگر} بسبیل ^{اگر} گریز ^{اگر} یافت ^{اگر} و شوا ^{اگر} ^{اگر} ^{اگر}
 شوم ^{چار پایان اسپان سواران} خویول ^{اگر} خلیش ^{اگر} و هر ^{اگر} قدم ^{اگر} از ^{اگر} عکس ^{اگر} نعل ^{اگر} عکس ^{اگر} نعل ^{اگر} برای ^{اگر} او ^{اگر} ثابت ^{اگر} یافت ^{اگر} بجمع ^{اگر} با ^{اگر} فرق ^{اگر} ناضل ^{اگر} و به ^{اگر} بدید ^{اگر} سطو ^{اگر}
 شاهزاده ^{چون} به ^{چون} جمال ^{چون} بلا ^{چون} اجمال ^{چون} و ^{چون} امهال ^{چون} مهال ^{چون} مهال ^{چون} و ^{چون} محول ^{چون} و محال ^{چون} و ^{چون} نهائیر ^{چون} و نهائیر ^{چون} و نهائیر ^{چون} ^{چون} ^{چون} ^{چون}
 به ^{چون} کسب ^{چون} تقوی ^{چون} و ^{چون} هفت ^{چون} داد ^{چون} و ^{چون} جانی ^{چون} س ^{چون} بجای ^{چون} که ^{چون} هشت ^{چون} و ^{چون} در ^{چون} میان ^{چون} و ^{چون} دولت ^{چون} و ^{چون} جانی ^{چون} ها ^{چون} ک ^{چون} شد ^{چون} ^{چون}

اخلاق
 حقا دست بآید
 حکما و تازی
 محمودان علیه و نمانند
 ۲۱۳
 کتب و نسخ
 بی بی بی بی بی
 بی بی بی بی بی

در بیان تشبیه خوارزم کوید

و محاشی و مخادون و مناعف و معادون و مساحط و مساقط و مهايط و ماقط را سیری

ساخت و بخوارزم رفت چنانکه گفته اند فلا فلین اذ اما لقطت فقتبیت فی کفة الحابل

ولا توطن اذ اما سمجت فان لسلامته فی الساعل و بسیاری از اوز بکیه در اطراف از دم تیغ برق

و شتابان بصوب عدم شتابان گردیده مضمون لوقتم فی سونکم لیزالذین کتب علیهم القتل الی

مضا جمعهم در باره ایشان جریان یافت حاو لها قوم و من فی الذی شرح لیثا حا ورامن غایب

یدی ابوالاشبال من اجتمه فی خیسته و یظفره و نایه ظهور این حرکت از ایلبارس خان باعث

نقضت آیات جهان کشا کشته و بید کول و ما کنا معذین حتی نبعث رسولا فثوری مخبرانه

توجه موکب سعید و مشعر بر وعده وصول قوم اولی باس شدید و از زیر قهر و مهره مهر نمونه

مار افش و با توعد و توعد انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا مبرقش بر قوش تبرقش و شریق

مرفش کشت و مستصحب الیچی حائل المزد هبالی فرعون انه طغی فقل بل لکالی ان تنزکی

بجانب او ابلوغ یافته اشارت رفت که استکرم نامله الا قاعی هر گاه او و خوارزم میان بیا

عجود و انقار عقود و انقار تقود و وجود نمود و باب طاعت کشایند لیسید لنهم من بعد حوم

امنا و الا اعلموا علی مکاتکم انی عامل فسوف تعلمون بتاسید ایزدی تیغ تیز که برید موت

و یربع نبت از ایشان و یربع نخواهد شد فلم یک نفعیم ایما نهم لمارا و با سنا ایشان نشان

عنایت نشان اعتنائی نگرده در جواب فرمانی که تحریر یافته بود داخلوطه چند فرافته و

شاهراه صدق رو تافته از تاریکی درون بل قلوبهم فی غمرة من هذا باخبار و ما نحن

و محاشی و مخادون و مناعف و معادون و مساحط و مساقط و مهايط و ماقط را سیری

ساخت و بخوارزم رفت چنانکه گفته اند فلا فلین اذ اما لقطت فقتبیت فی کفة الحابل

ولا توطن اذ اما سمجت فان لسلامته فی الساعل و بسیاری از اوز بکیه در اطراف از دم تیغ برق

و شتابان بصوب عدم شتابان گردیده مضمون لوقتم فی سونکم لیزالذین کتب علیهم القتل الی

مضا جمعهم در باره ایشان جریان یافت حاو لها قوم و من فی الذی شرح لیثا حا ورامن غایب

نامه‌ی شاه‌بلیار سخا حاکم خوارزم

تبارکی آهتنا عن فولک و ما نحن لک بمومنین کویا شده بودند قالوا اقلوبنا فی الکفة مما ندر عونا لک
 ترک کنند، نامی خدایان خود از قول تو در سینه ما تر ایات آورده کشته وهای ما در پرده است از کله‌ها و کله‌ها
 و فی اذانتا و قرا و من بیننا و بینک حجاب فاعمل قانتا عالمون بسیر حد و صبح رسید که آن کرد
 دور کوشای ما که بریت دور زمین ما و من تو پرده است پس بر چه میتوالی کنی بیم عمل کنند در ایم
 مکروه اظهار کرهیت و تکریم و تفریح حکم و الامتوده اند لقیون منکر من القول و زورا و بوجی
 سخت شدن و در بخت بگویند شایسته از گفتگو با و دروغ و بی‌خوابی
 بعضهم الی بعض خرف القول غرورا با قاف و یح بلقوام التقام و مقام انتقام و صد و
 بعضی از شما که بر بعضی در دشمنی گفتگو از وی غرور خوفا شیره و شیره را که بترک کرد آن جملتی بود که برون
 اختصاص در آمده برای ضرام و رزم رزم از بخاراشت کشای لوای از رزم بجانب خوارزم
 عداوت کردن آتش بهترین زدن آتش جنگ
 کشند بعد از آنکه تکیه بر پیگیری و پیگیری و یو سبک شاهی در نواحی چارچو تهما گل تکمیل یافت فوجی از
آتش تهنه می‌دهم تر از آن که در آن همانند است
 مخالفت کیشان اوزبک و ترکمان که و ترکمان جلادت تیر روی ترکش ایلیار سخا بودند به
 قیاس از مننه سالقه قیاس قساوت و تار و بناض من غیر تو تیرا کار بسته با پیش تازان موب
زادشای گذشته بگمانی بود جلد
 اقبال معرکه رای قتال و مشغول هلال و شلال شدند لیکن باندگ کرد و فرعون موی مسلسل و جبد
برهم تافت رود و چون ناری
 مشاشل شکست یافتند و از کنار آمویه مویه کتان شفته و پریشان روی بر تافتند و غلبه
مردم شدند در آن
 و غلبه و اصاعون نیزه جانسور شجاعان که برستی آنها شجره تخرج فی اصل الحجه صفت داشت
تر کشند خدایان در آنجا که با آذخنی راست کردند می آید اصل قهر
 از سرهای مخالفان بار و رانار طلعهها کانهاروس الشیاطین کردید و مذاق اجسام آن قوم
شکو قان گویند سدهای شیاطین است
 از چوب خدنک جلادت کیشان که اذاقه معنی ان الشجره الزقوم طعام الا شیم میگرد لذت
چشیدن در سبک دخت زقوم اطعام آنجا کما است
 کانه لاکلون منها فالتون منها البطون و ریافت و فضاسی و شت از خشت
پس آنرا خورد و لذت از آن در کشند و لذت از آن شکما را
 جشت آن گروه پروا خشت کشت و روس بجد در صد و در قنات از پیشگاهها
جسم و کالبد زود
 که شت پس ایلیار سخا خان که از خوارزم رزم خواه گشته بعد از ورود موبک و الا
نیز

بلیار سخا حاکم خوارزم
 نامه‌ی شاه‌بلیار سخا
 حاکم خوارزم

کلمات بلیار سخا
 در عهدان آنجا
 اشکال
 شکر بلیار سخا

از خوارزم

نصرت یافتن دلیران ایران و شکست و انزمام ترکمانان

بخارج قلعه هزار سبب با چپند هزار سبب سوا سبب سبب سبب سیف و لاوری پر چمن
 نوشن منافدت و مناهدت برانکخت ازین طرف نیز مبارزان بسجمل نمودن اعدا سبب کرده
 از جام طغر نسب مل کلنگ نوشیدند که انا اعطینا الکل و شر و فصل افضل اقامت رسم و لیری
 کرده بخرا عدا گوشیدند که فصل لریک و انخر و کر و بیان کرده و مزده افتخ و در داوند
 که ان نشانتک هو الا است خوار زمین چون مساعدت مساعد درید و دریدند یاد بدندان
 مذمت نیست دست کردیدند که یوم بعین الظالم علی یدیه و فی لکف قبض الامور و بسط علم
 اذ اساعد لکف ساعد بقدرت حی لا یوت یوت بموت مصادف مد و یله تازان تکرار
 تکرار کسخت چنان فوج ترکمان کمان کمان متفاوت از سهم بیان منقسم و سبب مراد را
 منقسم و بازی سبزی سپایه و مال طایر جلادت رشکسته پر و بال دیدند بادیده خون
 بی خان و مان خوار و زار چون مور از صولت جنود سلیمانی سرا سیمه کشته بکورتختی راه نور
 وار کردیدند ناموس خون سهم الرماة فی تیر جایر و لعب عقبان المیشات معهم کعب
 بازی مع طایر و انکس جباح مالهم من مناسر نشور الحراب و انبسط خون انعم من
 و هم فی بسط التراب و قلع خان و دولت سلطانهم و خارشوک شوکتهم و شانهم و جوار و
 من حملات الحماة کالنمل فی المور و فسرها الاعمی من جدوات الکور سفیان اوزمکیم هم
 روافض شده از ایلبارس خان متحاشی و اسر و الهذامته لمارا و العذاب ارتفاع
 تلاش متلاشی کشته زمام جانت قرار بجانب فرار انکفا و انکفات اوند نزل علیهم البلاء
 منت شده دست اجدیب کام ساده منج شده و برگردیدن نازل شد بر آنها جوار

ساحل صید
 با توجی تو از آن
 سبب از
 سبب شیب طغری
 ۲۱۴
 سبب از آن
 سبب از آن

فراری شدن ایلیا رس خان و رفتن بخیوه و قریه نادریه

و کتب علیهم اجمعین را سلب جمیع سب و جملی مافی شعوبهم فاخذهم اشد بدو سوار ایلیا رس خان
 روز شنبه شب با آنها جلای وطن کردند و جمیع ایلیا رس خان آنها را کشیدند و در جاده پنهان کرده و بزرگ منتهی آنها را خندان گرفتند
 با اعوان خود در ماهیم اسد با طلا اطله و کچی الماطله در قلعه خانقاه مخصوص جسته افولج منصوصه نیز

با مریدان قاهر احوطه و تخنیق خانقاه را پیش نهاد ساخته قلعه را بخرای محصوری گرفتار

کردند احوطه سیم العسکه احوطه النار با پاهما و چار احوانهم صالعا خریم ضلیعهم من الخرم و مالی خرم

الارض من سهلها و قفطوا من البحر الصبیح ففتقوا فی ابلا و بل من محیض طوائف سارت و
 زمین از چهاروی آن و نوری شد از حصار محکم سیس لقبه در در شهر آناه است گرفتار گاهی
 اوزبک اوزبک اقبال ایلیا رس خان اکسور القوام و تخت بخت اورا و بن الدعا بمای

روز خود را باللیل و جوی بیک و تیره تیره تیره تیره دیدند بل انا اطعنا سادتنا و

کبر است فاضلونا بسیدنا توسل کترین و عذر خواه که انسخوض مع الخاضین گشتند و ما

فی ایدیهم و راز انهم قد فعلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و یغفر لنا لکنون من الخاسرین با
 در دست آنها و دیدند آنها که بقیق کرده اند گفتند که در چشم آنرا بکنند پودر کار او نامرزد برای ما برآید میفرمید از خسارت کنندگان
 این حالت ایلیا رس خان پیمان بار و ساری قوم تابه پای تابه و تا ته را از دست نداد و با

انا پیکر و ازاناره فتمت خافت و بافت نهشته او لم یعلم ان الله قد اهلك من قبله

من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جماعه و زد دیگر که از نوم لا نفع الظالمین معذرتهم

نشان میداد اهل قلعه او را الیذوق و بال امره ما تبعه او و هم عتبه که حاوی معایب

و سزاوار تبعه معاتب بودند در موقف و قفسهم انهم مسؤلون بلاء لوقف حاضر بودند

فظلت اعناقهم لها خاضعین و اقبل بعضهم علی بعض تیلا و سون چون خون خون بر

مزاج آن خون گرفتگان غالب و عروق اعترق ایشان اشته سباب العرق سباب اطلب بود

اطلاعه
 تعویذ الذخیر در کار
 ایوانان نیکو کردن
 بیست و نه
 کسب است
 کسب است
 کسب است

۲۱۸

اتانرا که با نیکو
 توبه است
 سبب العرق
 سبب العرق

در بیان تشخیر خوارزم و حیوه گوید

به حجت لیس بعد الاسرار الاقل اثنای ایشان بر ابقار روح آمده پیاوایش عمل از وادی کل نفس
نیست بعد از اسیر شدن مگر کشنده در بطن شدن باقی ماندن
 بجا کسبت ریخته بجاوه نجات ره می بستند و وجد و اما غلو حاضر اجلا دان جسد دست خرا
با یک کسب کرده مر مر بود است
 و راجرای حکم جزا را اجازه از قهرمان عدل یافت بر قصد فصد عرق حیات ایشان بصر
در باغچه آنچه عمل کرده بودند بخاطر
 برداری کذا تیغ حجام و مبضع با صیغ نیز کرده رک او و این ایشان را کشودند که نه الا فصدی
ریشه درک
 انه در خلای این امر ابوالخیر خان والی قزاق با داد و با داد ایلیارس خان وارد حیوه شد
 از اینجا که تشخیر حیوه مقصود میسر می بود و ای همایون بان سمت اهتر از یافته چون این
 خبر بطریق کوشش والی قزاق کتبت از عزم خود حقوق و زبیده حیو قیان را صلا می نهاد و اوق
دوری جستن
 کتبت با افواج شیر سیمه بر اسیمه بعضای عصا هم ستقا جنیت جنیت از حیوه بر غنیه تشخیر
عصیان آشکارا کرد از سرشش دل یک تاسی
 شعب تشعب و تشعب بویه گرفت لوی بدون طجارد و معارات او مد خلا لولوا الیه بهم
شکانت که بر کنه شدن نترزده
 همچون امالی حیوه بنا بر اینکه اطراف قلعه آب اندخت دست تصرف خود را از دست
جمع میشدند با آنها و با یکدیگر می کردند
 آن قاصر رسیدند بقلعه داری پروا خندگار کذاران به اشعاب جدا اول آب را
 از کنار قلعه منجذب و منحدر و از چهار طرف قلعه راه رفت نوپسای قلعه کشا ساخته
کشیده در برده از راه برگزیده
 آثار و برزیت الحیم للعادین پدیدار کرد و قلعه کیان چون بجای آب دریای آتش را
با آشکار شد هیم تمام کرد آن را
 محیط خویش قلعه را طعمه کام همنک بلا و تشویش دیدند بقنا چه ندامت باب سطللا در
نوعی از کلبه است
 کشودند خدیو خطایوش یورش پذیر و عذر نبوش بیان عاقبت بنیان آفتوخ
شدند
 از تر زلزله امین ساخت و در امین از زلزله مصون از غنث غیر صمت خیر مالک و از زم
زمانه

در بیان تشخیر حیوه مقصود میسر می بود و ای همایون بان سمت اهتر از یافته چون این
 خبر بطریق کوشش والی قزاق کتبت از عزم خود حقوق و زبیده حیو قیان را صلا می نهاد و اوق
 کتبت با افواج شیر سیمه بر اسیمه بعضای عصا هم ستقا جنیت جنیت از حیوه بر غنیه تشخیر
 شعب تشعب و تشعب بویه گرفت لوی بدون طجارد و معارات او مد خلا لولوا الیه بهم
 همچون امالی حیوه بنا بر اینکه اطراف قلعه آب اندخت دست تصرف خود را از دست
 آن قاصر رسیدند بقلعه داری پروا خندگار کذاران به اشعاب جدا اول آب را
 از کنار قلعه منجذب و منحدر و از چهار طرف قلعه راه رفت نوپسای قلعه کشا ساخته
 آثار و برزیت الحیم للعادین پدیدار کرد و قلعه کیان چون بجای آب دریای آتش را
 محیط خویش قلعه را طعمه کام همنک بلا و تشویش دیدند بقنا چه ندامت باب سطللا در
 کشودند خدیو خطایوش یورش پذیر و عذر نبوش بیان عاقبت بنیان آفتوخ
 از تر زلزله امین ساخت و در امین از زلزله مصون از غنث غیر صمت خیر مالک و از زم

در تشییت و نظم دادن خوارزم کوید

یک قلم با قالیتم و شاهنشاهی بضم نام یافت و در کلمات و فلک عجات بروجه محسنات

در آنی یافتن ایران مجربان خوبا

بعلل آید یارب هیچایی خیر من دعتی پس و ساسی پنج قلعه پنجه پرواسن خدمت و دامن

این بسیار کار زاید از سر ایهت جستن بهتره

پرسیان هست استوار کرده با فوجی از یلان بطل نطل لوای همایون ستقلال حسبتد فوج

باید جستن کردیدن سبب است

اسحق و بطل با کافوایم و بجمع اقطاع و اقواع و ارباع و اصقاع ارقام مرقن بزرده فوج

حق و باطل آنچه با تعامل میگردد / زبستانای هوار / چراگاه / امید / آن شخص

مرقوم و مرقون و مرقوم اعداد اربکال مقرون ساخته دوستان خذلان دشمنان بمعنا

خدلان کشتند و این ظفر که قوت الظفر تیجه اقبال رسا بود و ظفره دیده خصمان کردید ظاهر

زوشده / خطر برات / بخصوبت / شادی کنده / نجار

چکنیری که ظاهر جاننش با باطن حالش متحد و تجارت روزگار سخت بود بوالی

کری خوارزم تعیین نموده در هفتدهم ماه رمضان با قلب منفتح و صد

منشرح از راه مرو بسبت کلات منسرح کشتند فاقلبوا انعمه من الله و فضل لم یسیرهم

کشته شده / روان شدن / سپهر کردیدند / نعمتی از جانب خدا و فضل کردید با عباد

و در بیان معرفت توصیف قلعه کلات

صانه الله تعالی فی کلاتین شرقا کلات

کلات قلعه است خدا آفرین کرد و آسبی جدارش با قرن الثور قرین است و پاسبان برون

با کیوان همیشه و فرودین سیا و خوش را در جانب غربی حالتیش قلعه بسبت متین اسحق

ستاره زحل / ستاره است

اساس استواری و ارسته از طرق طوق و فلک سان حصار بسبت تقبل شامنه و قرن قاع

عادت شدن طاقات / قلعه با بنده کوهها

متعاقب خطه اش مسکن و آن است محیطه اش سیر و آن شامخات جبالش پر از آدم اما قالی

بسیار کردن / راه و جانوران / کوههای بنده / آهوی آسید

از آدم در مرغ و دشتش تمام آهولیکن آهوش بسیار کم و از و قور و حوشش و جوش

مرد سیاه کوز / اغزال / عیش

مرد سیاه کوز و دشتش تمام آهولیکن آهوش بسیار کم و از و قور و حوشش و جوش

مرد سیاه کوز و دشتش تمام آهولیکن آهوش بسیار کم و از و قور و حوشش و جوش

مرد سیاه کوز و دشتش تمام آهولیکن آهوش بسیار کم و از و قور و حوشش و جوش

در بیان معرفت توصیف قلعه کلات
صانه الله تعالی فی کلاتین شرقا کلات

در توصیف مشاعرات

پنجهایی است از جهان بیرون و از اجناس آسمانی و فرقد آسمانی است بقدرقدان مشخون از
 نرس و لاله چشم و چراغ جهان است و نرسبت و ادسی خجلش خجلت و وضه جهان چون مکانی
 و از حیثیت رصانت و رزانت بی نظیر بود خدیو کشور کشاد از مننه سالقه بخجالی لامینا فیها
 نصیب و لامینا فیها لغوب از فحواهی اینها نگویند پدیدر گم الموت کو گنتم فی مروج مشیده نگویند
 و زریده ساس از فلک ساور خنه و نلم قلعه ابصار و اج و اجک بر وجه کامل کساست ساخت
 تختون مصانع لعلم تخلدون و در سه مکان مسمی چشت کرد و فوشچی عمارات سپهر سهوه عرض
 سمات سرهای فلک سموت سموه سموات آنبیه سموه الاساس آسمان آسمانه و غرفات عالی بنا
 بلند آشیانه و بیوتات مقبیه عظیم الوطاید و مناظر کعبه قویم القواعد طرح فکند و واقهای اریق
 از رواق غلمان اریق خوشتر و از منظر چشم و لیران و لکش تر و اوطاقهای مطور مطوس که حضرت
 طاق چرخ مفرس در فعت یکنانی چون چرخ نم طاق آسمان فرشت بار یک میان تا زمین
 آن سراها چنانکه سزا بود رحمت سچیدین رنگ بر می آمدند و مهندسان بناهای آن عالی اساس
 راطح می فکند خراج قلم هند و ستان صرف و دوه طرحش میگردند عله چاکب ستیش خشتی
 که برای بام رفیش سالی می بردند اگر با ندمه نور بام بره می افتادند شام بمنزل سیدند کاهشتان
 کاهشتان شان نش گاهی گاهی که جته کل اند و قصر زباندوش میسیرند اگر نور فلک را بر بار
 می کشیدند سال میگرد پای کار باری کشادند عمارات چوبی خشت بهشت رادر کرد خوبی
 و بناهای خشتی کرد و خشت زرین آفتاب را بر سم طرح برین کنند فیروزه خشت
 کلا - از آسمان است

سیدان که در کتب
 قادیان

بیخبر از شترها
 زیاده
 کساست
 مسمیه
 و در کتب
 طایفه
 از کتب
 کعبه

۲۲۱

در کتب
 عمارات
 کساست
 مسمیه
 و در کتب
 طایفه
 از کتب
 کعبه

تعریف عماراتی که نادر شاه در حوالی کلات بنا نهاد

لاصفه بدین شیوه

در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است

۲۲۲

در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است
 در کلات ۱۰ کلاس است

افکنده سراهای توپچی چون کمند کردن بوقلمون ناک و طیور کنگره نشینش بامتقارزه الدجابه
 در جنگ تمام صورتها تصاویر الوان گوان ابر در و دیوار وجود کاشته بدین سطح طرحی نام
 زنجیه و تاقاش هند و تراوشب لوحه شمشاد فقی اباشکرت شفقنی پرواز زده چنین نقشش
 غریب نندیکینجه محسن بنهار وقتبار و شیر و مستاره اسکندریه و سه کبندان جشید و هفت کمند
 بهرام و توبال اردو شیر و سدیر و خورق نعمان و پروان مصر و قصر عثمان و طاق کسری و پیر
 آنها پشت پست کرده و طشت خورشید بر سوائی از نام افتاده هر قلعه اش حصن حصینی در
 قلعه اش نمونه قلعه منین بدستبازی معماران سنمار کارشیده و شش و نقاشان سام رسم
 مانی مانند و مصوران آرزنگ فعل او شاعرا عمل لعلون که با ایشار من محاریب و تامل کارخانه
 انگلیون شان سنگو شان نشان نشان لبیو تهم ستفقا من فضه و معارج علیها ایطرون و لیبو هم
 ابوابا و سررا علیها سنگون تبنوقات ابقه زموده نموده سطوح آنها را با هر مرم مر مرس مفر و
 کرده در او وید و عیطان آن حدائق مصطفی صیغه عیطان و عیاط طعنه شانه عیطان مفر و
 عقیضه و عین عیون قضیضه و عمل بر شجار نامره ممروره و محتوی بر آنها منهره منوره احداث نموده
 مبارخو شکوار را عذب من باره حسن بن نیل المبارک روان فرمود و جو بسیار که
 از سلامت آن آب در کام سجان و سجون و حیان و حیحون گردیده چون حکم خود جاری ست
 و بر کمای با برکت که کوثر و تسنیم در خدای آنها برکت خود قایل بود پیر داحت سرایش از
 مضمون پند مغنسل ببارد و شراب اشارتی و ایابین غینه اش از وعده لهم عرف من
 این شریفه است سرود آشنایه شده

وین

وکیل غلام محمد کوی
 در شکار فکری نادر و معرفت شکار گاه و بیان تنزیب قبه نجف اشرف

مصطفی صمدی
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف

طیور صواب
 شکر و کبک

کوه پریدی و اگر شکار و عول عول حستی جدی بر چهل سبقت کردی از شوق لذت خشم
 ناوکش و شرار فرار بر قرار وادی و بهوای مصیبتش صد گونه صید در مصداق و مصطاد
 و صید ابا ل پروازشادی حاصل بنوک ناوک ثاقب از آرام آرام یافت و خبر
 فوج ضارب از سر به جوش و طیر آسایش کناره گرفت و در آن صید گاه فغن فغن فغن
 بختی انجامید که بائع مشتری ندانست و طلا نفلیسی در اینجا در آن شوال مشهد
 مقدس امقر کو کتب نصرت اشمال نمود از طلا نه سر و اول و ثانی که با هم من و اسفند باقی
 دشت در سر پای گرم بسبر برده و با ساعد سعادت و مرفق دولت بر مرق زرم
 نکیه کرده در مشیت و ششم ماه ذی حجه که خوان سال افلاک مای از سماط فلک برشته
 بره پیش می کشیدند بجانب اغستان کینه خواه و دماغستان از دهای عالم بقرب افرا

در بیان تنزیب قبه علییه خورشید طلیعه نجف اشرف و لو لم تدر علی نور

چون در او انی که شهر طوس بحیطه تنخیر در ادر واقع استان آسمان فرش کرسی خورشید
 رضویه که بصفه میر علی شیه شتهار دار و باد و مناره منیر آن عرصه ارم نظیر به من بهمت
 خسر و گردون سر بر نازد و دگشته بود درین و لا اذ عین و لا اذ حسن و لا طبع سها یون
 بنده نسیب کند عرش سالی روضه علی شاه نجف علیه الف التحیه و تحف که سخاوت است
 معشر شبر را بشارت بخش نوید لا تحف مما تخاف همت و مجاورین باب مستجارش
 مترس از آنچه می ترس

۲۲۲
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف
 در بیان تنزیب قبه نجف اشرف

طیور صواب
 شکر و کبک
 شکر و کبک

در بیان

در منقبت حضرت امیر المؤمنین

علاء علی بن ابی طالب

از ملاء اعلیٰ تخت بس نیایش و ثنا اشخاف از رشک حلقه زرین در کاشش حلقه بدر نور در پیش کاشت
 و از پرتو شمس طارم فیض انوارش نور شمس در انوارش سده سفینه اش سده سپهر است آسمان
 ایوانش سر کوب آسمان نیلی چرخ بلند را کند از کندر فیش میسر نیست و طوق مهر تابان
 با طوع طلایش همسر نه سرور یک به پیچ خورشید آسمان از ماه جنب بر کند بل اسان
 ماه و برج را از برج ماه بر ترا کند من تاب قبا من طعام نوال لیدر ک لذات نعیم
 جام جامان شراب عطایه لیشرب تا مزاج من تنسیم ساقی کوثر که هر که نشاء سلال سلایک
 در یاد شراب کوثر را کوثر شراب انکار دو هر کس در اعداد اجاب جناب شرفش دراید
 احوال احوال و ز شمار انچه می شمارد اسد العالیب که ذریه طیبه اش اما شنا کله مقدر
 مشاکلت قطری است که الشبل بحیرین لاسد وزمره شیعه اش اسطوت خمر غامی با
 که کل شیعه تاسد و بحسن تو لایش هر که قدم بهشت بهشت سرفرو دنیا در و
 هر که خود را بشمع شبتانش فرایش یعنی پروانه کرد و در فرایش بخدا نهول محبت محسوس و انگر
 اعنی شمع صفا و صفا و ولایت ولایت شمعون الصفا مضار و اوج علت ضعیف
 سلطان شهرستان شهرستان از تصاد و بهارستان خلافت ابریح بر آلع و جمال ماست
 بهار آلع مکینه ایرضار النورش لیت ابرو پرید سرش شراع سفینه شرح راه من آب عنده
 قضا با و نایب مناب الرسول فی المبداء و لمعاد ضنیغم منع لغاب علی عالی القاب الذ
 قصر عن قبه قصر مناقب الاطباء و الاطباء الاطباء سید کونین راقصی دین و
 کون است در قبه قصر منقبت او که نوی نوشته عا شای مول و اول کلامی خوش

علاء علی بن ابی طالب
 سده سپهر است آسمان
 ماه و برج را از برج ماه
 جام جامان شراب عطایه
 در یاد شراب کوثر را کوثر شراب
 احوال احوال و ز شمار انچه می شمارد
 مشاکلت قطری است که الشبل بحیرین
 که کل شیعه تاسد و بحسن تو لایش
 هر که خود را بشمع شبتانش فرایش
 اعنی شمع صفا و صفا و ولایت
 سلطان شهرستان شهرستان از تصاد
 بهار آلع مکینه ایرضار النورش لیت
 قضا با و نایب مناب الرسول فی المبداء
 قصر عن قبه قصر مناقب الاطباء و الاطباء
 کون است در قبه قصر منقبت او که نوی

۲۲۵

علاء علی بن ابی طالب
 سده سپهر است آسمان
 ماه و برج را از برج ماه
 جام جامان شراب عطایه
 در یاد شراب کوثر را کوثر شراب
 احوال احوال و ز شمار انچه می شمارد
 مشاکلت قطری است که الشبل بحیرین
 که کل شیعه تاسد و بحسن تو لایش
 هر که خود را بشمع شبتانش فرایش
 اعنی شمع صفا و صفا و ولایت
 سلطان شهرستان شهرستان از تصاد
 بهار آلع مکینه ایرضار النورش لیت
 قضا با و نایب مناب الرسول فی المبداء
 قصر عن قبه قصر مناقب الاطباء و الاطباء
 کون است در قبه قصر منقبت او که نوی

علاء علی بن ابی طالب
 سده سپهر است آسمان
 ماه و برج را از برج ماه
 جام جامان شراب عطایه
 در یاد شراب کوثر را کوثر شراب
 احوال احوال و ز شمار انچه می شمارد
 مشاکلت قطری است که الشبل بحیرین
 که کل شیعه تاسد و بحسن تو لایش
 هر که خود را بشمع شبتانش فرایش
 اعنی شمع صفا و صفا و ولایت
 سلطان شهرستان شهرستان از تصاد
 بهار آلع مکینه ایرضار النورش لیت
 قضا با و نایب مناب الرسول فی المبداء
 قصر عن قبه قصر مناقب الاطباء و الاطباء
 کون است در قبه قصر منقبت او که نوی

در توجیه نادری شاه کرت ثانی بجانب غنجان

قاعه شامخه شامخی مفره کوب شامخ شوخ شکوه ساخت بنوک نیره وزو بین دلیران
 کیوان نیروی کیوتوان مخ کوان اکوان مهابت نیو و توان که هر یک همین جهان و سرآمد کوان
 بود و در حرق و در جوشق روئین و راندت ند چون خضرش قرون فرو و پوشک هوش بود
 لشکرش قارن قرین و بیش از وزن بدخ خصم سیاوشش زمین ابلج نچ سان زره
 کروانید و از انجا با صولت کشتابی و سطوت کشتابی و مهیات لهرابی با و پایان آور
 کشتاب از راه شاه داعی الیز که آوازه رفتش چون کوه قاف آفاق را فرو گرفته مانند برق
 بهاری تیز و بان لبر کوهساری کوه نوردی قطره زن و عرق ریز ساخته براه نمائی
 قاید بخت از معابر بخت و تراج سخت و جبال پر درخت بقاعه مقصود و خست کشید و
 چون همای امیت عتاب سپیکر سایه وصول بر خافات غازی متفوق فکنده شمخال فرغ
 و او همی که در غفلت و غفلت و شیر بهیرت و مجمل جمل و تیه تیره روز کاری روز کاری میکند
 از تمیاد کل شمع نشده بسده قایم نشرف جستن مستظل ظل وارون و مستفیض از اتمشام شام
 شارون و متروی از شوارون شراب و ذوارون عوارون کشتند و از انجا بجانب اورد
 و غنهای و غنستان بجد و و چیر کس اتصال و بصفت کانوانتهون من ابجبال بو تان این
 اشمال دشت رکاب عنان سالی و عنان آسمان نور سالی غنیش با فیت مقارن
 آن حریت حریت فرج با اینکه در چار سوی فضول اربعه عقرب میزان را
 از کف و شک تعدیل از کفه نهشته بود و با ناز معامله را حمل از آسمان باریدن گرفت

اینکه در شاه جهان
 از خردی در ستاره
 قارن از لاله و دلیر
 بود و در جوشق و جوشق
 عامر بر سرش بود
 عازره ام سیدان
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی

۲۲۶
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی

در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی
 در توجیه نادری شاه کرت ثانی

در تعریف شکر نادری و توجیه نسبت در اعستان

از عالمای غایب است
نیز در این عالم

روین تن
قلب استعدادهای باطن
سپهر بلندیها در اینجا
بدرگاه آرزوهای غیبی
سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی
سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی

ز الی چرخ قبل از ظهور سوت کمان بهمن کمان رستم کشیده اطهار صولت بهمنی میگرد روی زمین
پیش از وصول موسم سفندار سفندار آسا شروع بر روی تنی بلنگر بلنگر پیکر ابر بلنگی در
سپهر بلنگی پیش پوشش تنم بر داحت ببارق بربری برق براق سیر فلک را انجام ابر بر کمان
سحاب آراست ببارق براق بر افراخت و بارقه لاحت عشار فامطرت سحیقا
الکافور فی کل معطف من عخص بالثلج فیها متوج و آخر تضحی فی جلید مشرف سایه بر
بیش از آبریش ن جان کردید و باران عقرب زیاده بر عقرب حیران لایع و لایع قلوب
حیران پیکان ابدار قطرات شطرنج حین خدنگ آتش بار کجایه لطل از درع و مغفور در گذشت
و در نوک ناوک نیازک نمون نیزه گذاران آب مانند آتش افسرده کشتت قداح احمدی
کانون کل قدح و اخراج بحر فی لکانون حین قدح فالثلج قطن علیک السحب تنفذه و کج
یکله و القوس قوس قزح جو هو ابر در در د قاتم بر دوش کشیده و زمانه از شدت سرما
بر پوشتین و باه زرد و خزیده در اندام جادات از چه شعریه عیان نشد و کره نار از بیم افسردگی
در جامه چرخ سنجابی نهان نثر السحاب من الهواد در ایها فکسنی بحالی من السحاب حاصل طلسا
والریح بارده الیبوب کاتما العاس من عشق بحسان فافلسا و انار تلوج از نزول تلوج کا
صفتی الارض ما جبت به علی الارض قطن و دقیق متعزل کیباره از طبایع کناره جبت دوم
سردی هو الشکر و نیزه ابر اباب هد البر و جمیع کالها و انت علم سجالی عالم نقل فان کنت
یومانی جهنم مدخل ففی مثل نهد الیوم طابیت جهنم تر زبان ساخت بیت چرخ پوشیده

۲۲۸

الارض و سحاب
سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی
سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی

سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی
سحاب سحرآمیز
بدرگاه آرزوهای غیبی

در تعریف شده طری نشان

ببخ خوشش بسحاب سحاب و پس پرده شده مهر جاتنا ب میقیم اثر از آتش هوزنده چنان شد
 باطل کاندران کشت عیان معجزه ابراهیم که بر افشاند شدی سوی هوا با و آه آب آمدی
 بازیکی لعل و یکی ویتیم و در ایام توقف در او در یومی مطر که نسیم خشک از تنج خشک
 برنده تر و سنجوه از چنگ خشک فولاد جنگ یلان جنده تر و سنجوه از شیر عین عین غنوده
 نز بود فوجی از لکریه آواز مطر هم آمد در عین صاعقه و قفاط امطار کار سب و نقطه و
 مطر کردیدند در اغوار سر برن و قاراش قوراشکوف ادعار و اوصار جدید طرف
 بر قار غیور شکر منصور غار هم آمد مطر در او سنجیت شد و در آن هوای قار قار سرد و در
 جلادت نموده لکر کلوله فروریختند و بجلات سرد گرم بزد کشته جمعی را با مرفعات
 بوار و ابدان سرد کردند و هم بوم ذی قار و قدس الوفا خلطو اسهالما جمل لها مخر لولا
 بنی الاحرار بوم نقوص بالمشرفی علی ضمیر الهمامی پس فعلت این و امر متوار که از پرده
 تقدیرات رب قدر بر روی نمود موکب و الا ان آوار صوب انضار نقوص حسب
 استعملت قدر با فامتلت و در عرض اه خیر ساخته قرقیطاق تیر خصیمه علت کردید
 توضیح این مقال آنکه در خصیمه یک غازی فوق مستقر جلال بود مضمون الحامه تنخدر العفا
 معلی به نفا و پیوست که سرخاب او سنی فوجی کران از لکریه ادر زمره چاکران رکاب نظام
 و سندا ایشان در ایثار و عذار تخفیف این امر ادای خراج کامل تمام زمامت ساخت از رفیق
 اعلی سجواب فلن نضیل من احد هم طار الارض فیها مجاب کشتند قال تدرقی حال آتانی لسه
 کنت ابا اعدا من یکند بال لکجه داده من خدا

ببخ خوشش بسحاب سحاب
 باطل کاندران کشت عیان
 بازیکی لعل و یکی ویتیم
 برنده تر و سنجوه از چنگ
 نز بود فوجی از لکریه
 مطر کردیدند در اغوار
 بر قار غیور شکر منصور
 جلادت نموده لکر کلوله
 بوار و ابدان سرد کردند
 بنی الاحرار بوم نقوص
 تقدیرات رب قدر بر روی
 استعملت قدر با فامتلت
 توضیح این مقال آنکه
 معلی به نفا و پیوست
 و سندا ایشان در ایثار
 اعلی سجواب فلن نضیل
 کنت ابا اعدا من یکند

۲۲۹

ببخ خوشش بسحاب سحاب
 باطل کاندران کشت عیان
 بازیکی لعل و یکی ویتیم
 برنده تر و سنجوه از چنگ
 نز بود فوجی از لکریه
 مطر کردیدند در اغوار
 بر قار غیور شکر منصور
 جلادت نموده لکر کلوله
 بوار و ابدان سرد کردند
 بنی الاحرار بوم نقوص
 تقدیرات رب قدر بر روی
 استعملت قدر با فامتلت
 توضیح این مقال آنکه
 معلی به نفا و پیوست
 و سندا ایشان در ایثار
 اعلی سجواب فلن نضیل
 کنت ابا اعدا من یکند

در توجیه نادار شاه کز ثانی بجانب انعتان

خیر ما اتیکم آن جماعت اگر چه نطاب هر نطاب هر مخلبوس باطن کردند اما بحقیقت از فرمان بنور قلوب
 بهتر است از آنچه شما آموخته است ^{و لا کرتند}

طوائف زمان و زمان مراد و خوش و زمان انخفسا را از دست نیست و او می شترطان سجده
 جمل چون محتاج میشود بکند ^{بجمله رونا کس طاعت}

و شیطان سجده در همان و بهر و هول قوی بر قوی طاری شد و از اینجا که مزاج کو کرد آن اشکم
 نافع سم نافع است لطیم لطیم این دولت مستطاب کما یضریح الورد و با جعل لطرزن و مال ^{جمل}

و فی جان ریجان این شوکت فلک سداب بعض من یریح السداب الی الحیات ناطایم مزاج ^{جمل}

حیاتش کشته رای پدید و طبع بلید را از منبر صواب انحراف داده و مضمون این لم ^{جمل}

تعلب فانطب و کار خایت خایر و شر ما ط جراب و مکار و در اب رباط نتجاع ^{جمل}

در تاج مزاج نتجاع کتود و بتاده ایستاده در مقام کین کین کشت و بوسیله ^{جمل}

توزیع صورت تشوئل در مشیمه قلب و میم و میم شیمه کرده فوجی از جنود کابی را برای ^{جمل}

تقدیم امر محمود از خدمت والا گرفته بجانب فرقیطاق منحرف نشد و لکن کذب و تولی ^{جمل}

ثم ذهب الی الهمی و با شیطان شیطنت تک جبهه بصد و قد لورد و العاد و الما ^{جمل}

هنوا عنده رفاق رفاق رقیب نوشت در قوق مخالفت بمدا جعل مرکب نوشت ^{جمل}

ظل و عصی و قشر له عصی هنوز رو سیاسی سابق رسته بود که در موقوف موقوف رسته ^{جمل}

ز قوش و نقشه از طبع میفرش بر قشته کرد یعنی باز در خد لان بر رویش باز کشت تلک اذا ^{جمل}

کره خامسه و با خشتخاش و خوش و خاش خوش خشتخاش خشم و خشت و خشت مخری از رو ^{جمل}

الفت و خوبینی بر بینی ناقد ناظر ضروب نضریب ضروب احقاد جلالت پیشه را در پیشه ^{جمل}

شما را از آنچه آموخته است
 طوائف زمان و زمان مراد و خوش و زمان انخفسا را از دست نیست
 و شیطان سجده در همان و بهر و هول قوی بر قوی طاری شد
 نافع سم نافع است لطیم لطیم این دولت مستطاب
 و فی جان ریجان این شوکت فلک سداب بعض من یریح السداب الی الحیات ناطایم
 حیاتش کشته رای پدید و طبع بلید را از منبر صواب انحراف داده
 تعلب فانطب و کار خایت خایر و شر ما ط جراب و مکار و در اب رباط نتجاع
 در تاج مزاج نتجاع کتود و بتاده ایستاده در مقام کین کین کشت و بوسیله
 توزیع صورت تشوئل در مشیمه قلب و میم و میم شیمه کرده فوجی از جنود کابی را برای
 تقدیم امر محمود از خدمت والا گرفته بجانب فرقیطاق منحرف نشد و لکن کذب و تولی
 ثم ذهب الی الهمی و با شیطان شیطنت تک جبهه بصد و قد لورد و العاد و الما
 هنوا عنده رفاق رفاق رقیب نوشت در قوق مخالفت بمدا جعل مرکب نوشت
 ظل و عصی و قشر له عصی هنوز رو سیاسی سابق رسته بود که در موقوف موقوف رسته
 ز قوش و نقشه از طبع میفرش بر قشته کرد یعنی باز در خد لان بر رویش باز کشت تلک اذا
 کره خامسه و با خشتخاش و خوش و خاش خوش خشتخاش خشم و خشت و خشت مخری از رو
 الفت و خوبینی بر بینی ناقد ناظر ضروب نضریب ضروب احقاد جلالت پیشه را در پیشه

در طغیان و بزرگان لکزیه امر نادر امجد و

تخلیث

تخلیث و مغایر کشت نشاء نشاء تذویر ساخت کفر و بعد سلام و باختصاص
 رواع و ضایع و صنایع و بضاعات و بواضع تقویت یافت گشت مو فور باین شرح
 بیج بدست آورد و کرد و کار و کار و اذ الذوات استتخت لک مرة فخذار منها ان قعودها
 فالتی اخبث یا یون اذ ابد متلبسین السعاج ابا با اگر چه از داغستان غریت جانب
 روم و صمیر و الا بود اما بعد از آنکه او می زال خصال الی و اله باد دولت بیروال ظها
 محادعت و مخادعت کرده حایل حایل حیله کری شد این واقعه حایل حایل اه مرام کشته
 سفر روم را موقوف و همت با تمام اعدای خانگی مصروف داشته خارج در بند را مقرر کب
 نصرت پیوند ساختند رب حثیت کبیت و نامتهای مساکین اهل فساد علی الخصوص
 او سخی خصوص مخصوص و محیس محوص کانهم بنیان مرصوص درهای محکم دور بندهای مدغم
 و ایاد اباد و حصون قوی بنیاد معماری همت بلند او داشته و بر متعلق مجتلی بجا قفلت کما
 مقرر داشتند که هر کس رفع کلبه نشاء را کلبه و سرانی از جوب و فی مرتب ساخته با عملا
 سیوف و مختلف ستور و ارغاد عجاف و صوامر و امراج سوا هم و سوا هم و اسمان اسپان
 و اشتقار اشتزان استیار اشتزان استجمام دراز کوشان کوشند پس دران مکان متدرک
 ملزومات نشئی و مشغول تدارک اسباب عیش بار و کشتند تا ریاح شتوی کافور ریاحی بر
 کلاله کاکل و لاکه ریخت و بخور مجروران عنبره التشاء عنبر شمیری و عود قماری و مسک های
 بر هوا آویخت و لبرن سمر اللون از قاقم نشانی چرخ منجابی در بر و سمر خوشتر بدید

و در این کتاب
 در بیان طغیان
 در بیان بزرگان
 در بیان لکزیه
 در بیان امر نادر
 در بیان امجد و

۲۳۱

در بیان طغیان
 در بیان بزرگان
 در بیان لکزیه
 در بیان امر نادر
 در بیان امجد و

کلاله کاکل و لاکه ریخت و بخور مجروران عنبره التشاء عنبر شمیری و عود قماری و مسک های
 بر هوا آویخت و لبرن سمر اللون از قاقم نشانی چرخ منجابی در بر و سمر خوشتر بدید

در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان

ایضا در کتاب کتب کهنه
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان

۲۳۳

در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان
در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان

و دلیران جری القلب قلب شکن در قلب شتابشوق قلب شتابس این کشته کشتند بیان متجلد

پوستینی شدند و سنی و شیعه صغلی کردیدند باز از خم و خم کریم شد و کار فرود و فرودها مافت

ان لثا عد ولا تقاومہ الا باسلحہ صماهما النار قلب الشا بلا لام ولا الفت علی صمہ الشا

سيف له نار والنار فی البر مثل الما رطاب به فی البحر مثل عدن فیه انهار والنار

نور استیق فی نفضته وقت انحراد الم ترج الوار خندا کر فلک برای رباب سیت زربا

او همی اخذ من ضرب و خیل من ذنب واروغ من ثعلب و اولع من کلب و اولع من قرد

واوغل من عل ارج بجا جامن الخفاء و اذی منی من غراب که با کبر نمز رکوش مثل انوم

من فهد خواب خرگوش کرده بود این سمع را بسمع نامیمون جوع الید مسامعه شنیده

احیر من صب و اسهر من قطرب کشت اصبح فماد باه کما انکار المو حول ذکره کر به در

شوار ضمیرش قفاوه فمقا ساسر کریان جنول کشیده لا فرار علی ارمین السد و نبال اول باطلع

ضرب ننه و لده و شعاع خود را اوله لاله الحیة الالهیة بعبیت چند تن از قرده سردیه لکریه که چون

جرات امواز و عقارب شهرز و زرافاعی شجستان ثعابین مصر مصر و با فساد مصر بودند بحر

کذب طراز بیکر آشتی گراز کرده در ستاد جبار بقبری حمار و بصقر البصر مقصود انکه بادشاه را که

شیران جهان در پیش کلب سفیش و باهند سخن مشغول سازد چون نبغات کردار و موقوفات کفشار

کهار عشو که نمونه تمویب علیس و منله کشل الکلب ان نخل علیه و ترکه پلشت میو و اغنبار و اغنبار را

در توجیه نادر شاه کرت ثانی بجانب دغستان

پوزش نامه و سنی در جواب و محتاباد

منی شایسته و لدان جامع خلاب بعالی را بنا بر نشانه جتهالی اذل من بعیر از اردوی معلی طر
 کرده اند که انما انت خلاف اضع الراكب اخرج منها مذوماء حورا و حالان علمینه بخطاب
 امیطوا منها جميعا مخاطب و جواب فالیوم لا یأخذ منكم قدریه معاتب ساخته باز گردانیدند
 و علمی هم با سیم اوسمی موسم تفریح و تفریح موثقم به نوید تفریح مضمون این مضمون با صدای پیوست
 که انت از لست القدر با ما فیها و جمیعت قدری را و ما فیها ایقار و تقیظ این فتنه را سواهی سلبیلا
 رقت عبادت سببی و جرافت جرافت و جرافت نیست و او را مویجی نخواهد بود
 لم قدمه با هر گاه راه سلامت جوید و ندانه سیم سلم را از قطع ناژوی خلاف سلم باروی
 نجات نماید که لا خوف علیهم و لا هم یخزنون فمن اتبعنی و را زدک فاولئک هم العادون
 اما حیه با فسون حوا دم نکرد و وسیح بانفاس عیسی مسیحا دم نکرد و چون اوسمی روسا
 وراقیطاق مجبول بشفاق و مجبول بنفاق بودند این سم در مزاج ایشان سم ذعاف آمد و این
 بلا یلها و طبیعت شان باثیر بلا یل بخشید قالوا سوار علینا او غطت ام لم تکن من الولا عظیمین و
 حشرات حسرت و هوام هموم بر دل ایشان هجوم آور شد کذلک بر سم اسدا عیالهم حسرت
 علیهم و مصدر و قدان ندعوهم الیسمعون عا و کم و اوسمعو با سجا او و منطوقه و اذ اتلی علیهم
 ولی مستکبر کان لم یسمعها کان فی اذنیه و قد از ان جماعت لظهور آمد لوعلم المدفیه خیر الایم
 و یفادوا ذاجا و الفضا صاق الفضا یضیق بخل و معایر و تشدید محاصن و محاصر و
 للجو فی طغیانهم همون شمخال باشاره فلیبظروا کیف کان عاقبه الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم
 سخت می ایستادند و طغیان آن سرکشگان پس نظر کنید چگونه باشد عاقبت آنها که پیش از آنها بودند بیشتر از آنها

ایضا و غیره
 سزا کرد

در تملع قلاع و قرايطاق و چپکونگی آن

نویس او امر خدیو بحال میبود و صدق رضی بخصمان ابی القاضی مرقاضی کشته چهل مرتبه
راضی شده مدتی در مدعی علیه و ابا بود قاضی و زجر است کند و مجبور از قاضی
 چهل بار ای ناقص و دماغ اجوف و عقل لفیف بود و لیت صحیح الارکان خسر و بیثبات خصوصت
چنان
 هموز را مضعف ساخته و بعد از چهل مرتبه کتب کتاب کتیب و تسوید کر اس کر اس
مطلوب را
 کرده و اوراق آنرا با اوراق کار نوشته مسرس و اجزاء حدنا شناسی را بشیر از غفلت مشرزه
برگمای کاغذ زجرانارن کا آمد نامت در حکم
 و مسرس نموده و ابواب کتاب مختلفه است و صفان مختلفان صین تلاقیا ایتا بوجه مطلق
در صفت مختلف چون هم رسید می آید بصورت غلط بنده
 و ناکج و فی بحال با سیف ماضی با استقبال پرواخته قاعل شرارت شد تقضی ابد امر اکان
و علاج کنند
 مفعولا و با همایون دولتی که قهنا تابع امر و نهی است مسلک چند و انکار سلوک داشت
شد فی و کرد لی
 خنجر بلای نبی احد چون بهره ستفهام صدر طلب کشتت و از مصادر مرغ و سنان افعال حضم
 افکنی شتقاق یافت و اعیان معاویان با علال خدنگ لد و ز معقل العین کردید بکتبت
نوشته شد
 علی حسب مرسوم سطورا غریب چرمین در ممول ترجمها الا عادی الا عادی وقت را با علی
بر حسب این ایشان آیند سطر غریب مرکب از اناخو اینچون است ترجمه میکند از او سخن برای دشمن
 اسی القییل قاضی که از سطر سر نوشتت خود شطرنج ندیده میدان رزم مستحون با باطل ابطال
نوشته شده
 مجمع الامثال میدانی میخواند و جلا دتش پیوسته تا او مانگنا بحرب بالبیض و القنا جعلنا
برگاه که انکار کردیم جنگ را با بشیر و نیزه
 المنايا و الرياح طلاقها بر زبان سیف و سنان میراند چون شرمین بخت را مصادوق
مردن
 محرقه و فرق احوال امصاوم صوارم محرقه و لیوت محرقه یافت حضرت کش یا پرتیا
برهم زده
 کانت القاضیه کشته صرف عنان بجو قاصیه که بز کرده روزی دیگر که قاضی بیضا
به سپرد این طلع کنند
 افتاب تفسیر سوره فجر بردار س افتاده شسته کتاب انوار التشریل اشعه کشاده و مدرس
جلو کرد و اسنیدن

سبب ماضی
 در زجر است مبرور
 مشک این
 بیان زجرین
 و حکایت این
 معنی این
 در تملع قلاع
 اعلان
 در شطرنج
 ۲۳۵
 عادی علی کینه
 در زبان
 میدانی
 در تملع قلاع
 در تملع قلاع
 در تملع قلاع
 در تملع قلاع

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

موضی

آسمان برای بیان آیه و دلیل از الوبر و توضیح بیان و الصبح اذا اسفر کثاف و شفق را بر
 و امن فلق نهاده حکم قاضی قضا بقصد اداء ما قضی و استدراک جبر ما قضی با خرید یو یک بر اوق
 قدر و ذیل فحارش در عرصه جهان منصوب و مجرور است و شاکت احباب و احزاب
 مرفوع و مکسوبات اینمان مفتوح ساخت و از بقا و معادات ارتقا بر سلم سلم از حضرت
 اسلام سلم اسلام شمرده سر بلند پلنشین شده و الا شده فی الاحصار و الا سفار من الا سفار الا
 کمال الحمار کمال سفار با مطایبی سفار بار کشتل جمال او امر قضا بنیاد و سالک مسالک طلوع
 و اتقیا و کردید اوستی خود را از دو طرف بین حادث و قاذف دیده در قلعه قریش که
 در کوستان پر درخت در قلعه کوه شامخ واقع و طایر کنگره نشین و کنگره سایه کزین قصر
 هم پر و از نسرو واقع بود عجز تری فی صحت الجهم کا عبا و لو ادرخت کانت الدير افسا
 و بکریخا منها البعول مخافه فقد ترکت من کثرة لهر ایما شخص کشته از بیم تیغ آبدار بلان
 نقله قاف ساوی الی حیل بعضی من المار کتیده بود چون احصار یک آه تنک احصار
 که اضمیق عمر و التفات شجر عبور از ان بر یک اندیشه دشوار بود تا یمر و سوار چه سدید بلان
 قنک و دلیلن بتاک غمشتم بغشی الشجر در میان اغیان جنگل و شعاب کثیر الدغل بغرم قمع اعدا
 و غل ان کان حجاب الایکه لطالمین شمشیر ذیل تهور کرده کار بند کارزار شدند و بر فراز ان
 قلعه شدید شدند و خویق البیلد و فوری کجلد و احاطه الرجال با رجامه و رحمت و شهب النصال
 شیاطین الظلال فی سماء و نزل حل و ناله الناس و جعل نحوه لباس الحجازه با حجاره تنقض و انحد
 سناطین کراهی در آسمان آن دیوار و در حوالی آن دلمان و تمویل کرد بجانیه و خون و شک بسنگ سیر و در پیچید و کج شد

الحجاز

موضی

فرار اوسمی و اسیری طایفه و خرابی خانها ایشان و تشییع غازی قنوق

بغیر از وی انتقام بعد از آنکه بکشتن شاه لقمه زینل ایسپاجی آوار از عصبون شجر بارز و اینها من عرصا
 نائب صاحب تمام ^{ماه اول از سال شمسی} ^{بروزنده که از عصبون شجر بارز} ^{بروزنده که از عصبون شجر بارز}
 عصاب گرفت و اسباط شبا اسباط سطوات نیشان فی سان بر خود بلزید و از عدوی
 خیره سردی بغیر جنو و ایار ابار سردی و ساز و برگ رفت و احدثت الارض خرفها خدیویتی ^{کوتی}
 ستان دران نواحی لقبض و بسط امور بست و کشتاد همام و غمستان پرو احدثت تابستان ^{کوتی}
 را گل سوری سورت که ابستان افروز کشته و غمستان لاله زار از صدمات سپاه حیران و ^{تموز}
 چون حال بغاه و غمستان زار و نزار شد و قلعه های قلعه کلین یعنی غنچه های گل نشین تطلال ^{نیمی از گل است}
 لشکرات منابه خاک و طمان عداة طاغی سیاد رفت و مقتضای فصل ایلول و تشرین آب و زنگ ^{در شتاب باغی}
 نشین و تشرین مانند خزانه عتاب باغی از باغ و رابع بتاریخ خزان درآمد و موسم گل کانون ^{گل کانون}
 رسید نقل و انتقال نقل من الكانون شد و در ابتدای کانون اول ثانی زمام غربیت
 کشته از ممالک طغاة ابعدا شد الاخر خارج در بند را قرارگاه حشیش خراسان و از ان مکان
 خاص فولاد و خان را بدستور سابق بپنجاهالی داغستان و سر خانبان را بحکومت
 غازی قنوق منصوب ساخته ایشان را نیز از خدمت والا احمق من المهوره باحدی ^{احمق مرزبان زن که حمران}
 قدیها و من المهوره من غم ایام هر ^{علاء} غم و ممنون کرم بجانب مقصد ^{قصد} ^{قصد} ^{قصد}

در بیان فتح مسقط و تادیب
 انشرار و خلیج بی دین اولنگ علیهم بغیة
 و الملائكة و الناس جميعین

بعضی از اینها در جنگ
 کشته شدند
 در این جنگ
 کشته شدند
 در این جنگ
 کشته شدند

۲۳۸

بعضی از اینها
 در این جنگ
 کشته شدند
 در این جنگ
 کشته شدند
 در این جنگ
 کشته شدند

بافشا

بعضی از اینها
 در این جنگ
 کشته شدند
 در این جنگ
 کشته شدند

در بیان فتح مسقط و تادیب خوارج

سابقا دارالمؤمنین بحرن را شیخ چهاره تخریک نفس خماره با تغلبین اعراب هولت بقالیب
شهور و تصاریف ایام تصرف و مانع ادای مال همیشه بود و چون حاجز بعد
از جلوس همایون در صیبه یکد ایات حضرت آیات عارتم قند بارشید میرزا محمد تقی شیرازی
از رتبه استیفاء شیراز بایالت فارس و خطاب خانی سرفرازی یافته پت شیر بحرن و مسقط
مامور گشت نخست فوجی دریا موج محیط بحرن ساخت تا مرجع البحرین بتقیان ظاهر کرد و کور
فتح آند بار از مغاص طمام غاص و تائید کرد کار که کاشف لول نخج منها اللؤلؤ والمرجان
بدست آورده پس مهیای شیر مسقط گشته کشتیهای موسوم بر جمانی و فتح شاهیه ملک است
که هر یک بحری بود بکیران کوهی کران سبک میان بحر و ان اگر فلک فلک با آنها عازم گشتی
گشتی گشتی خود ایتباهی یافتی و لنگر شکوه آن او صله بحر زبانی متصرف گردیده مستطیان بچاره
حیرت افتاده بچرخ کراشید در بین آن که هند و ستانین بسیاره فلک جولان بوظائف شیرازی
شیرازی با حه بحر و با حه ملک آشوب انقلاب اظهار نموده بهوای مخالفت با دبان کشتی غرق
بر او ختند و آتش فتنه بر او ختند و در فرصه فرصه بسته ببردنی نامردی و زرق عمر
قاپو دان پادشاهی را بگرداب قرارانده همان کشتیها را با سفاین دیوانی که در بند است
میجو و حصره با خد کل سفینه غصبا ساختند و بعد از انصراف موکب والا در حد و سوند
این خبر بسامع علیه رسید امر همایون خطاب بنظام الملک الی دکن مبنی بر سر انجام
فروند کشتی کوه اندام و ریاشکان صادر گشته در اوقاتیکه نزول کوکب کیتی ستان بحد

تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب

۲۳۹
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب
تغلبین اعراب

در بیان فتح مستط کوید

با بدان با بگو
مغنابت ان هم نه

بگویند این
سواران
کشتی
کشتی
کشتی
کشتی
کشتی

۲۲

نظر سوره جزین
سفینه
توجه کلب
از دلائی است که کلب
که در کلب
توجه کلب
توجه کلب
توجه کلب
توجه کلب
توجه کلب

داغستان واقع شده معروض سده جلال کردید که بر وفق فرمان کشتیهای آسمان شوکت که
 هر یک کشور بدان و دریای پر شور را سورین بودند در بندر سورت صورت تمام یافته و غایب
 طیارات و طیارات غایبات که بر سرین پیشی میگرفتند در او کار مجامع طیاره می پذیرفتند
 جازاتی که در بر بجز بر چه صر مسابقت می جستند با جازات تخمین گرفته والی سورت آن
 سفاین که هر فلکی در بحر عظیم الطلک از سفینه فلک مفلک با میداد و در چشم شخص و شخص چشم
 جبال متحرک نظری آمد شوکت آن جہام حجام نهنک بیکر سفینه را در بحر خرز چرخ اخضر کرد
 حیرت می انداخت و نظاره وسعت دریای محیط نیلگون را با بانه ابران دیده عرق تماشا
 میساخت با علمه و علمون فی البحر و ملاحان طلاح و ناخدا و نواتی فی توانی از روی دریا
 روان ساخته چون کشتیها در غیر موسم براه افتاده بودند طوفان برخاسته بیک کشتی بر
 کل نشست حتی ازا در که الفرق اما نقیه بسبب شرطه مرا و سال بعینه نجات رسید
 تجمیر الوهم من اقبال صاحبنا فاز و اما ما لهم من فقیته الناس الفی فی الیقینا خضر بر حتمه و فی
 بجه البحر الیاس بعد از وصول کشتیها بسا حل مقصود چون تدبیر و تدبیر سلطان بن مرشد
 والی مستط و تحیر و تحسیر خوارج نابکار اولنگ لهم للعتنه و لهم سور الدار بشتینا دهمت کردن
 فسحت بیو و کلب علیخان افشار سرداری و میرزا محمد تقی خان شیرازی دوباره بایالت فارس
 یعتین و امر علی بنقاذا قران کشت که سردار از راه دشت با بحرهای صحرا کرد و تقی خان
 از روی دریا با صحراهای سفاین بجزورد بر مستط و ولایات تابعه رفته برتر و خشک

نزه علی

سپاسی از خان

تفویض سلطنت خوارزم بآبوالغازی و بیان سخاوت رضاعلی میرزا

اعطاف
استبکال
خطای
تاریخ
کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد
مخطوطات
وزارت
فرهنگ
و تفریح
ایران

۲۳۴

کتابخانه
موزه
و مرکز
اسناد
مخطوطات
وزارت
فرهنگ
و تفریح
ایران

شاهزاده باعطاف کجام عطاف و اسبال اسال الطاف و اسدال اسدال رفو و اسجات
 اسجات عفو و سجات اذبال حضور و خطای صفا و صفوبر و جخطا و عفوایشان پوشیده
 باز در امید واری بروی شان باز و معنی عفاست عفاست باز نمودند بو عید و تو عیدان
 یعنی لکم باقی سلف و ان بعود و اقد مصنت شته الاولین طریق رشاد را بان گروه القا و
 ایشان نیز بسمع رضا اصغا نمودند بر طبق مسؤل انجاعت ابوالمجد ولد ابلیس اس که
 در ان سفر و تحت لوای بخت و الای شاهزاده بود با ابو الغازی موسوم و سلطنت
 خوارزم مخصوص ساخته غرض و تخلص بخشیدند و جمعی از رؤسا و امانیقان باستان
 پاسبان دولت ایشان حد بو کشورستان که و وستان و راستان را جای آن است
 و بماه شمس در کا بهش سران با شانز سال آستان روی نیاز آورد و مور و احسان
 شدند لایزال بن بنانم الذی بنوار عینه قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم و امد علم حکیم
 قابل نمی شود بنای آنها

در بیان سوج رضاعلی میرزا و سقوط
 از نظر اعتبار و والد کا سکا ز نادر شاه ان
 فی ذلک لبعبره لا ولی الا بصار

در چینی که ظهران طهران مقرر کو کبه فلک شکوه قانی شد شاهزاده رضاعلی میرزا
 ولایت ریرا بامر شهریار زمان آرامگاه غرت ساخته حرمان کرین فیض حضور مانند
 سایه از مهر تابان دور کردید و بنا بر سو و خلق و شمیمه با قوال و شمیمه و شمیمه اظهار

شاهزاده

در کور کردن رضاقلی میرزا و شرح آن

شکسته کرده برخلاف مدلول او من نیشور فی الحلیه و هیونی الخصام غیر من خصومت ا
 از حلیه حال بدین ساخت و قلبش از مضمون قفاک غما یقصر قفاک ذایل از کلام العالی
 من عقل لسانه غافل جاهل آمد اذ او فی الرحل شمس تعلقه و نقیبه و زبدیه نقد و فی بیت کن
 هر سری را کند تا جداره سری را کند هم سخن تا جداره در اوقاتیکه پادشاه با جنوس جوش
 جنوس منظر وجه ناصر و راست ناصر السمت داغستان متوجه ساخته مشغول استقرای
 قرای قراقیطاق میبود چون بکرات و مرآت صورت نکرات احوال او در مرآت خاطر
 اقدس مرشم کشته غبار غبار عصیدت از شمایل حالات شامراوه لایح و غبار نکر و خدلاً
 مخایل خیالات اولامح بود حکم مطاع با ستحضار او منتقد شده و در چین ورود او بوقت
 حضور خطاب خذوه فغلووه و رساله بل قید انسلالک یافته بخلا خیل الرجال مختل
 کردید انجس قصر لکل خیر و لقیه خلخال کل فعل و بطلب کا الصیف لایح نیر
 الا علی الابل از آنجا که برای آب فرزند بی آب فرزند میقاد شتر جنب و مقدمه شتر
 انکیر میباشند جهانداران دیده و چون دیده برست صلاح مهام ملکی کارند قره این
 ناقره را این قره و نور چشم چاشن سا بر چهره دولت عین معره می شمارند خدیو
 کارگاه کارگاه مرحمت را با نور دیده و نور دیده و ضابطه سیاست برراطبه التو
 و نبوت رباح دیده فرمان پذیران با شماره سرانگشت امر اقدس و رطقه
 العینی بالماس المس لولو عینی او را قطعه لعل لمی ساخته از حدقه اش مرجان تر

چرا که در این کتاب
 در بیان و تفسیر
 در بیان و تفسیر
 در بیان و تفسیر
 در بیان و تفسیر
 در بیان و تفسیر

۲۴۵

در کور کردن لطف علیخان خالوی رضاقلی میرزا

بر آنکس نیستند و مرجان او را بخشیدند و با غوای بد کوسران بجا آورده کرده دهان را از بکوفی
 و اعتیاب معدن یا قوت بکوفی نموده و ما ذنبی گفتنش و بخرج و خرج نقشش اثر بخشید
 ان البلاء موکل بالمنطق و لطف علیخان افشار که نیت خالوی شهزادگان بل محال معجز
 نسبت عمو و صمو یافته همین قضیه را برای لعین دیده دیده از نظاره عالم کون
 و فساد بر بست و در پیر چشم تنگ چشم یک چشم زدن نقش چنین اصد و ثبوت بر رفته
 ظهور افکند سخن به که با صاحب تاج و تخت بکوتید سخته نگونید سخت خطرات درگاه
 شاهان بسی که با شاه خویشی ندارد کسی چو از روی کین بر فرزند پیر بفرزند خود بر نیازند مهر

در بیان نهضت موکب همایون گزین ابع بجا
 در م تبار خوی نخت سعیدان اند لفعیل ما یرید

بعد از آنکه بتایید خداوند و له مقالید السموات و الارض مفاتیح قلاع آریه آذربایجان
 بسیر نجبه خاقان هفت کشور درآمد چون دولت علیه عثمانیه بمعانیه و معایبه شوکت و
 استیلای حضرت نادری را دیده و شنیده از اطالت و مطالالت لا طائل طایی و
 از گشته بجا صل غیر خیر ان حاصل نمی یافتند و اصحاب و رأیت درایت خبر درایت
 سزای عهده الملوک تسلب النعم معنی نضور میکرد و در حقیقه امتداد ایام علت و غلت علت
 اتلاف خرابی جمعیت صیاع و ولتین و تولید مواد شور و شین میبود و زیر
 مکرم علی با پشمارا طلب صلح بدر بار نادری فرستاده وزیر مذکور در صحرای معان

یا قوت بکوفی
 در کور کردن لطف علیخان خالوی رضاقلی میرزا
 در بیان نهضت موکب همایون گزین ابع بجا
 در م تبار خوی نخت سعیدان اند لفعیل ما یرید

۲۴۶

در بیان نهضت موکب همایون گزین ابع بجا
 در م تبار خوی نخت سعیدان اند لفعیل ما یرید

در نهضت مکتب درسی کرت باج بجانب سوم

شرف اندوز خدمت اقدس شد و در آن اوان که قآن پرور بخت بر سر از تخت قرا
 گرفت باالی ایران را مکلف ساخت که از رفض و تبرا بتر او بولای خلفای راشدین تو
 نموده موذای و جمعیت ملت ابائی با نکتند و آنکروه نیز از عقاید سالفه نکول و
 حقیقه خلفای کرام را خلفا عن خلف قبول نموده احترام مذسب اهل شته که در افاق ایران
 واجب شده بود مجدداً آغاز طلوع کرده لهذا آنحضرت بیض صفیاح را بر صفیاح بیض
 اختیار و دست فتنه را قلم کرده قلم بر گرفت پادشاه سکندر جاه روم نامه دوستی شرت
 از عین داد بصورت هم مشرب عیناً فیما شتمی سلسبیل و معنی مفرج و مفرج بشو بآنا
 سلفی علیک قولاً فیقیداً نوشت و از حضرت در پرده ماییدل القول لدی بی پرده
 طالب پنج مطلب شد اول اینکه در عهد سلاطین سلف برای رفع تباعض و تناقض
 نخله نخله اهل سنت بر چهار فسیله و دو وجه اشکله مضن و بر فرق فرق ساسیه این
 کشته که باالی روم و هند و توران از ان عصان جلیله و افغان جلیله اقطان نمره نمره و نمره
 بزمه نخاج و ازان سندن مسنسن ادراک فوز و فلاح میاید چون ایرانیان در فروعات فارغ
 از شجرات طینات احکام باز عهده حضرت صادق علیه السلام احترام مسایل کافی و آ
 مسایل اجتماعات آنجناب آتشافنی شافی می کنند شعب صایب و را خامس مذسب
 بشمارند و دانند تا شخص اسلام را ازین پنج سلسله قوی کشته هر مذسبی ازین پنجکانه بر قفا
 او بان فحمله مشتقی و بردید بل متخالفه نکشتی باشد بهستی این مصاحبه صالحه و مسالنه

کتابت در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

۲۴۶
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

تبریک تبرک و تبرک آنحضرت بر او رنگ سروری و تجدید و تجدید نور بدرگاه نوری

ارسال و در حین سی که نشور کار قند پار تخاتم خاتم خاتم و تمام متمم بر جزایا مور تمهیم یافته بود سفر

اورا و استان سپهر شمال کشته خدیو کیتی ارا بکلم نم ارسلا رسلنا تری مرقه بعدا خری الی با

مجدد بطریق احری برای اجرای مرمه و در وضع با جری اار عین عا طفت عین اار یک بان

دولت کبری و متاده بعد از انعطاف موکب کیتی ستان از هندوستان چون جسم

هر یک از دوستان برک بنری ازان بوستان ارسال میشد معادل و لک از جوانه شاموا

یا چهارده رنجیر پیل که هر یک در پیات لگا بر بودی و در صلابت نغان شهر خروطوش

اژدهای دمان و سپکاش کوه و ان سپهر آنوسی در شیت آن تحت علاج و فلک اطلس بر

تختش دو اج چون قطره دن آغاییدی سل پیکش ابر دستی سل مال ساختی و به گاه سبک بود

نمودی سل چرخ را مانند نقش قدم پای انداختی فلک نملیکوز از انجم دانغ سنده علی خطوا

بر مینی نهادی و میکش و خروطوش در سطح زمین از آسمان و کمشان نشان ادی و اواز

جلا جلش رنگ سحاب مجلجل اگر کردی و صیفیل آینه اش زنگ از آینه خورشید شروی

ابر است بیاد اندر و باد است بهامون بصحر است بکوه اندر و کوه است بصحر انجا پیلایان

پلین سلیم توان برسم جدوه حضرت قیصری اهدا و کرارا استنگاه و استنقااه انجا که

مأمول و اعاده مدعا پر و اخته و دلائل تلیلیه و حج ملکیه ملکیه القا نمودند اعیان دولت

عثمانی آمد و شد سفار اار وجه لعب پنداشته در باب استفتاح ابواب این مسائل استفتا

و در حین سی که نشور کار قند پار تخاتم خاتم خاتم و تمام متمم بر جزایا مور تمهیم یافته بود سفر اورا و استان سپهر شمال کشته خدیو کیتی ارا بکلم نم ارسلا رسلنا تری مرقه بعدا خری الی با مجدد بطریق احری برای اجرای مرمه و در وضع با جری اار عین عا طفت عین اار یک بان دولت کبری و متاده بعد از انعطاف موکب کیتی ستان از هندوستان چون جسم هر یک از دوستان برک بنری ازان بوستان ارسال میشد معادل و لک از جوانه شاموا یا چهارده رنجیر پیل که هر یک در پیات لگا بر بودی و در صلابت نغان شهر خروطوش اژدهای دمان و سپکاش کوه و ان سپهر آنوسی در شیت آن تحت علاج و فلک اطلس بر تختش دو اج چون قطره دن آغاییدی سل پیکش ابر دستی سل مال ساختی و به گاه سبک بود نمودی سل چرخ را مانند نقش قدم پای انداختی فلک نملیکوز از انجم دانغ سنده علی خطوا بر مینی نهادی و میکش و خروطوش در سطح زمین از آسمان و کمشان نشان ادی و اواز جلا جلش رنگ سحاب مجلجل اگر کردی و صیفیل آینه اش زنگ از آینه خورشید شروی ابر است بیاد اندر و باد است بهامون بصحر است بکوه اندر و کوه است بصحر انجا پیلایان پلین سلیم توان برسم جدوه حضرت قیصری اهدا و کرارا استنگاه و استنقااه انجا که مأمول و اعاده مدعا پر و اخته و دلائل تلیلیه و حج ملکیه ملکیه القا نمودند اعیان دولت عثمانی آمد و شد سفار اار وجه لعب پنداشته در باب استفتاح ابواب این مسائل استفتا

۲۴۹

و در حین سی که نشور کار قند پار تخاتم خاتم خاتم و تمام متمم بر جزایا مور تمهیم یافته بود سفر اورا و استان سپهر شمال کشته خدیو کیتی ارا بکلم نم ارسلا رسلنا تری مرقه بعدا خری الی با مجدد بطریق احری برای اجرای مرمه و در وضع با جری اار عین عا طفت عین اار یک بان دولت کبری و متاده بعد از انعطاف موکب کیتی ستان از هندوستان چون جسم هر یک از دوستان برک بنری ازان بوستان ارسال میشد معادل و لک از جوانه شاموا یا چهارده رنجیر پیل که هر یک در پیات لگا بر بودی و در صلابت نغان شهر خروطوش اژدهای دمان و سپکاش کوه و ان سپهر آنوسی در شیت آن تحت علاج و فلک اطلس بر تختش دو اج چون قطره دن آغاییدی سل پیکش ابر دستی سل مال ساختی و به گاه سبک بود نمودی سل چرخ را مانند نقش قدم پای انداختی فلک نملیکوز از انجم دانغ سنده علی خطوا بر مینی نهادی و میکش و خروطوش در سطح زمین از آسمان و کمشان نشان ادی و اواز جلا جلش رنگ سحاب مجلجل اگر کردی و صیفیل آینه اش زنگ از آینه خورشید شروی ابر است بیاد اندر و باد است بهامون بصحر است بکوه اندر و کوه است بصحر انجا پیلایان پلین سلیم توان برسم جدوه حضرت قیصری اهدا و کرارا استنگاه و استنقااه انجا که مأمول و اعاده مدعا پر و اخته و دلائل تلیلیه و حج ملکیه ملکیه القا نمودند اعیان دولت عثمانی آمد و شد سفار اار وجه لعب پنداشته در باب استفتاح ابواب این مسائل استفتا

آمدن سولان قیصر نیز و در شاه و غدر گفتن مطالب نادرا

شش

مجلس و در آن روز

کرده آفتدیان عظام آن مملکت قالون و لواتوة و الواباس شدید و تخمیس ندریب و تعویب
 زکن که رکن عظیم بنیان صلح بود کون نورزیده بعد از لا یکلف لاند نفسا الا وسعها و عده
 انکم لتقولون قولا عظیما تثبتت جنته و از عین عناد اذعان و ارقان آن مطالب کرده
 در مجاوبه محاوره و ممولات حایز قدح معالی راقح کرده از قدح مخالفت در مقام ملی
 در و آشام لای جواب لاکتند که کلفتی فتح البعوض و مرض الشمایم با و شاه سکندر جاه
 نیز آن فتاوی احیة محاسبه و ذریعة ملاجه نموده برای سگات مفتیان و مفتیان سگات دو
 تن از قضاة کرام را با نامه تامی روانه و منع و انهای علماء مستصحب آنها انهای نهالا السبأ
 خسرانه ساخته سفر را در درند اراک لثم سده فلک عرض با بیم و رجاء المعذرون قدکا
 بشرق بالرق عذار عذرا رای معاذیر را که در معاذیر و ما یزیدیم الا لفقور استتار داشت
 اوضح من العذره با مطالب مکتوبه و مکتوبه در معرض معارضین عرض کردند بل قالون ما
 قال لا قولون چنان از سبب سخن آثار سخنة و سخنة فراج اعیان عثمانی با هر و ما هر عذری مسایلی
 بل مشایلتی در مصالحت ظاهر بود و خدیو کشور کشارا طبع طبع مستشط مستشط کشته کشته
 مؤرد و قرطاس نامه ابیطر نظر سهاکین و هم نترز خشم و کین مقطس و لوح جبین بینه این را ازین
 القباض البینه یعنی نمود قد قاضت شفتاه من حقیقه فحل من شدة التبعیس مستسا پس حوی ای سر
 صلح و جنک آمیخته شد و شرک است قول شید من اصول به پادشاه و الا جاه مرقوم و
 بوساطت ایچی علی و علی غلام غلام مقصود و اعلالا که کشیده غلاله کشوده بار غریت را

مجلس و در آن روز
 رافع و مشایخ
 قلیچ
 در مقام قضاة
 عیب
 سگات
 سگات

۲۵۰

وزیر مملک
 در مقام قضاة
 رازدان سوره و غیره
 در مقام قضاة
 در مقام قضاة

مجلس و در آن روز
 رافع و مشایخ
 قلیچ
 در مقام قضاة
 عیب
 سگات
 سگات